

به نام خداوند جان و خرد

یادداشت آغازین

حدوداً اواخر پاییز سال ۱۳۹۱ بود که سروران ارجمند جناب آقایان دکتر محمدجعفر یاحقی و دکتر سید علی اصغر میرباقری فرد با نگارنده تماس گرفتند و از سر لطف و شاگردنوازی همیشگی خویش پیشنهاد تدوین و تألیف کتابهای درس شاهنامه (۱) و (۲) دوره کارشناسی زبان و ادبیات فارسی را مطرح فرمودند. به رغم دشواری کار و اشتغالات به اصطلاح علمی این بنده، فرموده استادان گرامی اطاعت و مقرر شد که طرحی در این باره آماده و برای بررسی در شورای مربوط تقدیم شود. نگارنده پس از چندین روز تأمل و مشورت با شماری از صاحب نظران عرصه شاهنامه شناسی و نیز براساس مطالعات و تجربیات اندک پیشین سرانجام بر آن شد تا چند بخش و داستان شاخص شاهنامه را که تقریباً همه متخصصان فن آنها را بهترین و برجسته ترین بخشها و داستانهای حماسه ملی ایران می دانند، انتخاب و برگزیده ای از بیتهای آنها را برای این دو درس فراهم کند تا هم طرحی نو در سنت تدریس شاهنامه در مقطع کارشناسی ادبیات فارسی در دانشگاهها در انداخته شده باشد و هم دانشجویان محترم این دوره با منتخبی از بهترین و مهم ترین بخشهای شاهنامه - هرچند به اجمال و اختصار - آشنا شوند.

خوشبختانه طرح پیشنهادی بعد از گفتگوهای پذیرفته شد و حاصل آن برای درس شاهنامه (۱) در سه بخش در کتاب حاضر تقدیم حضور استادان، مدرسان، دانشجویان و علاقه مندان فردوسی و شاهنامه می شود. بخش نخست مقدمه ای است

درباره برخی از مهم‌ترین مسائل مربوط به سرگذشت فردوسی و یکی دو مبحث دیگر درباره شاهنامه. قسمت دوم، متن بیت‌های برگزیده است که از دیباچه و داستانهای هفت‌خان رستم (نبرد مازندران)، رستم و سهراب و سیاوش بر اساس تصحیح دکتر جلال خالقی مطلق انتخاب شده و در مجموع ۱۷۷۳ بیت است. سه داستان یاد شده از بهترین، محبوب‌ترین و شناخته‌شده‌ترین روایات شاهنامه هستند؛ دیباچه هم مقدمه ورود به حماسه ملی ایران و آشنایی با کلیات جهان‌بینی فردوسی و اساس شیوه کار اوست که متأسفانه در مقاطع سه‌گانه رشته ادبیات فارسی در دانشگاهها غالباً مغفول واقع می‌شود و شاهنامه‌خوانی/دانی دانشجویان به صورت ناقص - عمدتاً بر پایه یک داستان و بی‌توجه به آغاز این منظومه بلند و وحدت‌مند - صورت می‌گیرد. بخش سوم کتاب، تعلیقات متن است و در آن به معنای لغات، ترکیبات و تعابیر درخور بحث، گزارش بعضی مصراعات و ابیات، توضیح برخی نکات متن شناختی و اشارات اساطیری، حماسی و آیینی و معرفی کوتاه شخصیت‌های داستانی به استناد معتبرترین تحقیقات و جدیدترین نظریات - در حد اطلاع و امکان نگارنده - پرداخته شده است.

به دلیل ساختار درسی - آموزشی کتاب و ویژگیهای این‌گونه آثار، در مقدمه و تعلیقات کوشیده شده است که در حد امکان جانب ایجاز رعایت شود؛ لذا علاقه‌مندان برای آگاهی بیشتر درباره موضوعات مقدمه می‌توانند به منابع مورد استفاده و استناد در زیرنویس صفحات - که مشخصات کامل آنها در کتابنامه اثر آمده - و نیز مقدمه کتاب دیگر نگارنده با نام دفتر خسروان: برگزیده شاهنامه فردوسی (سخن، ۱۳۹۰) مراجعه کنند. درباره تعلیقات هم حتماً باید خاطر نشان کرد که به سبب گستردگی و دشواری نکته‌های گوناگون موجود در متن شاهنامه از یک‌سو، و ذوقی / سلیقه‌ای بودن انتخاب این موارد برای شرح و تحلیل توسط برگزیننده و گزارنده متن از سوی دیگر، بی‌گمان استادان، مدرسان، دانشجویان و خوانندگان باریک‌بین نمونه‌هایی در متن خواهند یافت که نیازمند تدقیق و بررسی است و در توضیحات به آنها توجه نشده، یا برعکس، لغات و ترکیبات و ابیاتی که ساده و روشن است و توضیح مربوط به آنها باید حذف شود. افزون بر این قطعاً در

شرح برخی نکات نیز نگارنده دچار سهو و لغزش شده است و کیست که بتواند ادعا کند در بررسی متن شاهنامه از خطا و کم‌دقتی به دور می‌ماند؟ از همین روی از همه خوانندگان نکته‌سنج این کتاب تقاضا می‌کنم که با تذکر این گونه موارد، نگارنده را راهنمایی و رهین مهر و بزرگواری خویش کنند.

وظیفه است از الطاف و زحمات دوستان و سروران گرامی جناب آقای دکتر احمد احمدی (رئیس فرهنگ پرور سازمان سمت)، جناب آقای دکتر حسین هاجری (مدیر محترم گروه زبان و ادبیات فارسی سازمان)، جناب آقای دکتر محمدجعفر یاحقی، جناب آقای دکتر سید علی اصغر میرباقری فرد، سرکار خانم مریم فلاح شجاعی (کارشناس فرهیخته گروه ادبیات فارسی) و همه زحمت‌کشان بخش حروف چینی، نمونه‌خوانی، تولید و انتشار سازمان سمت از میان جان سپاسگزاری کنم که هر یک در تکوین و تدوین و چاپ این کتاب سهم بسیاری داشته‌اند.

سجاد آیدنلو

اورمیه - آبان‌ماه ۱۳۹۲

aydenloo@gmail.com

مقدمه

نام، کنیه، تخلص و القاب فردوسی

در منابع گوناگون صورتهای مختلفی مانند حسن، منصور، محمد و احمد برای نام فردوسی و احمد، علی، اسحاق، منصور و محمد برای پدرش ذکر شده است.^۱ از این میان، محققان دو وجه حسن بن علی^۲ و منصور بن حسن را محتمل تر دانسته‌اند^۳ که صورت نخست (حسن بن علی) به قرینه‌ای که از تاریخ نیشابور استنباط می‌شود بیشتر تأیید می‌شود.^۴

کنیه فردوسی تقریباً در همه منابع «ابوالقاسم» است که ظاهراً از نام پسر وی قاسم برگرفته شده است.^۵ تخلص او یعنی فردوسی در سراسر شاهنامه تنها یک بار به کار رفته:

به فردوسی آواز دادی که می‌مخور جز بر آیین کاووس کی
(۳/۷۵/۵)

علت / وجه انتخاب این تخلص دقیقاً دانسته نیست و گزارشهای مآخذ گذشته در این باره، داستانی و توجیهی است؛ از جمله اینکه فردوسی در دربار محمود بر بدیبه

۱. برای دیدن وجه مختلف نام فردوسی و پدرش در مآخذ متعدد، ر.ک.: محیط طباطبایی، ۱۳۶۹ الف، صص ۱۸-۲۰.

۲. ر.ک.: ریاحی، ۱۳۷۲، صص ۴۷۹ و ۴۸۰؛ همو، ۱۳۷۵، صص ۶۴ و ۶۵.

۳. ر.ک.: محیط طباطبایی، همان، صص ۱۵-۲۸؛ خالقی مطلق، ۱۳۸۵، ص ۳.

۴. برای توضیح و دریافت جالب دکتر شفیع کدکنی در این باره، ر.ک.: حاکم نیشابوری، ۱۳۷۵، ص ۵۱ مقدمه.

۵. در این باره، ر.ک.: استاریکف، ۱۳۴۶، ص ۵۹؛ Shapur Shahbazi, 1991, p. 22.

شعری در توصیف موی رخسار ایاز می گوید و سلطان با شنیدن آن شاد می شود و می گوید «شاد باشی ای فردوسی که مجلس ما را چون فردوس کردی و ... بعد از آن او را فردوسی گفتندی»^۱ یا نوشته *تذکرة الشعرا* که چون پدر فردوسی باغبان باغی به نام «فردوس» بوده فرزندش در انتساب به آن باغ فردوسی نامیده شده است.^۲ نکته درخور تأمل و پرسش برانگیز این است که برخلاف شعرای مشهوری مانند نظامی و عطار و حافظ که تخلصهای آنها بارها از سوی شاعران دیگر استفاده شده است ظاهراً فردوسی در تاریخ شعر فارسی تخلص چندان مورد توجهی نبوده و بیشتر به عنوان صفت یا لقب احترام آمیز به کار رفته است.

در منابع ادبی و تاریخی کهن و معاصر، صفات و القاب فراوانی برای فردوسی ذکر شده^۳ که معروف ترین آنها «حکیم» است و نخستین بار نیز آن را خود فردوسی در خطاب به خویش آورده است:

حکیم چو کس نیست گفتن چه سود؟ از این پس بگو کافرینش چه بود
(۲۹/۵/۱)

اطلاق این لقب بر فردوسی به دلیل تأملات عمیق وی در جوانب گوناگون زندگی بشر و بیان تجربیات و سفارشهای ناشی از این نوع نگاه در قالب یک جهان بینی خردمندانه است^۴ و با کاربرد «حکیم» برای گویندگانی نظیر فرخی و قاتنی - که بیشتر ناظر بر آشنایی آنها با فلسفه و حکمت و برخی دانشهای زمان است - تفاوت دارد.^۵

سال تولد و زادگاه

تاریخ تولد فردوسی در منابع کهن نوشته نشده است و محققان براساس قراین و

۱. فردوسی، ۱۳۶۹، برگ ۱ ب مقدمه.

۲. ر.ک.: سمرقندی، ۱۳۸۲، ص ۵۰.

۳. برای دیدن نمونه هایی از القاب و اوصاف فردوسی، ر.ک.: مصطفوی، ۱۳۷۴، صص ۵۵۱-۵۵۳.

۴. درباره علت «حکیم» خوانده شدن فردوسی، ر.ک.: حمیدیان، ۱۳۷۲، صص ۷۲-۷۵؛ مصطفوی، همان، صص ۵۵۳-۵۶۰.

۵. برای تفاوت معنایی حکیم درباره شاعرانی مانند فردوسی و ناصر خسرو با فرخی و قاتنی، ر.ک.: شفیع کدکنی، ۱۳۷۲، ص ۱۱۳.

دلایلی سالهای ۳۱۸-۳۲۰ ه. ق، ۳۲۰-۳۲۴ ه. ق، ۳۲۹ ه. ق و ۳۳۰ ه. ق، را پیشنهاد کرده‌اند^۱ که از این بین سال ۳۲۹ ه. ق پذیرفته شده‌تر است؛ زیرا خود فردوسی در پایان شاهنامه پس از اشاره به هفتاد و یک سالگی اش، چند بیت بعد از سال ۴۰۰ ه. ق سخن گفته است. از این روی باید در سال ۳۲۹ ه. ق زاده شده باشد تا در ۴۰۰ ه. ق هفتاد و یک ساله باشد:

چو سال اندر آمد به هفتاد و یک همی زیر بیت اندر آرم فلک
(۸۸۷/۴۸۷/۸)

ز هجرت شده پنج هشتاد بار به نام جهان داور کردگار
(۸۹۴/۴۸۸/۸)

قرینه دیگر برای تأیید سال ۳۲۹ ه. ق ایباتی از مقدمه / خطبه داستان جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب است که در آنها فردوسی پنجاه و هشت سالگی خود را مقارن با آغاز فرمانروایی محمود دانسته است:

بدان گه که بُد سال پنجاه و هشت نوان تر شدم چون جوانی گذشت
خروشی شنیدم ز گیتی بلند که اندیشه شد تیز و تن بی گزند
... فریدون بیداردل زنده شد زمان و زمین پیش او بنده شد
(۴۳/۱۷۲/۴، ۴۴ و ۴۶)

استنباط متداول این است که آغاز سلطنت محمود غزنوی سال ۳۸۷ ه. ق بوده و چون فردوسی در این سال پنجاه و هشت ساله بوده بنابراین در ۳۲۹ ه. ق زاده شده است.^۲ با این حال، چنان که نگارنده در جای دیگر نشان داده است، ایباتی در شاهنامه هست که طبق آنها فردوسی در سال ۳۸۷ ه. ق شصت و سه ساله بوده و بر این اساس زادسالش ۳۲۴ ه. ق است که با دو اشاره پیشین در تناقض قرار می‌گیرد.^۳

۱. برای آگاهی از این نظریات، ر.ک.: دوستخواه، ۱۳۸۴، صص ۱۲ و ۱۳؛ ریاحی، ۱۳۷۲، صص ۲۶-۳۳.

۲. در این باره و برای توضیح تناقض و اشکالی که مطرح شده است، ر.ک.: خالقی مطلق، ۲۰۰۶، ص ۱۶۲.

۳. ر.ک.: آیدنلو، سجّاد، ۱۳۹۰ الف، صص ۱-۱۴.

لذا برای رعایت احتیاط علمی پیشنهاد می‌شود که فاصله سالهای ۳۲۴-۳۳۱ ه. ق. برای تولد فردوسی در نظر گرفته شود.

فردوسی زاده روستای باژ از ناحیه طبران توس است. این نکته در چهارمقاله نظامی عروضی آمده^۱ و پیش از آن نیز اسدی در گرشاسپ‌نامه وی را با صفت «توسی» نامیده است.^۲ جالب اینکه در مرکز روستای باژ / پاژ تپه بلندی وجود دارد که مردم محل آن را قلعه بلند می‌نامند و بر فرازش اتاقکی هست که معتقدند خانه فردوسی بوده است.^۳

توس هنگام تولد فردوسی شهری آکنده از گرایشهای ملی و میهنی بود^۴ که ریشه و علت این گونه علایق علاوه بر انتساب بنای شهر به جمشید، پادشاه مشهور پیشدادی، و همنامی آن با یکی از پهلوانان بزرگ روایات ایرانی، یکی هم این بود که در اوایل قرن چهارم هجری ظاهراً عرب‌گرایی در این ناحیه بیشتر از دیگر شهرهای خراسان بوده و احتمالاً توجه به تدوین و نظم داستانهای ایران پیش از اسلام از سوی کسانی مانند ابومنصور محمد بن عبدالرزاق توسی، دقیقی توسی، فردوسی توسی و اسدی توسی واکنشی فرهنگی - ادبی در برابر این موضوع بوده است.^۵

خاندان فردوسی

مطابق نوشته نظامی عروضی، فردوسی «از دهاقین طوس بود». در نظام اجتماعی ایران از زمان خسرو اول ساسانی تا چند سده پس از ورود اسلام، دهقانان طبقه زمین‌داران فراتر از کشاورزان معمولی و پایین‌تر از کدخدایان بودند که نقش و اهمیت فرهنگی آنها آشنایی با تاریخ و فرهنگ ایران باستان و کوشش در حفظ و

۱. ر.ک.: نظامی عروضی، ۱۳۸۳، ص ۷۵.

۲. که فردوسی توسی پاک‌مغز بداده است داد سخنهاى نغز

(اسدی، ۱۳۱۷، ۱۸/۱۴)

۳. ر.ک.: خسروی، ۱۳۷۴، صص ۲۵ و ۲۶.

۴. در این باره، ر.ک.: زرین کوب، ۱۳۸۱، صص ۲۶-۲۸.

۵. برای آگاهی بیشتر، ر.ک.: شفیع کدکنی، ۱۳۷۱، صص ۱۰۲-۱۰۵.

۶. نظامی عروضی، ۱۳۸۳، ص ۷۵.

انتقال آنها بود.^۱ فردوسی زاده و بالیده چنین خاندانی بود، اما درباره پدرش غیر از دو روایت احتمالاً افسانه‌ای^۲ اطلاع دیگری در دست نیست. نام نیای وی نیز در برخی منابع به صورتهای مولانا فرّخ، شرفشاه و مولانا فخر ذکر شده است.^۳

فردوسی در مقدمه داستان بیژن و منیژه از مهربانی ماهروی در خانه خویش یاد کرده که این داستان را از منبعی مکتوب بر شاعر می‌خواند و او نیز آن را به نظم می‌کشد:

... بدان تنگی اندر بجستم ز جای یکی مهربان بودم اندر سرای
 خروشیدم و خواستم زو چراغ بیاورد شمع و بیامد به باغ
 می آورد و نار و ترنج و بهی زدوده یکی جام شاهنشهی
 مرا گفت شمعت چه باید همی؟ شب تیره خوابت نیاید همی؟
 بیمای می تا یکی داستان ز دفترت برخوانم از باستان
 ... بدان سروبن گفتم ای ماهروی مرا امشب این داستان بازگوی
 مرا گفت گر چون ز من بشنوی به شعر آری از دفتر پهلوی
 همت گویم و هم پذیرم سپاس کنون بشنو ای یار نیکی شناس
 (۳/۳۰۴-۳۰۶/۱۵-۲۳)

درباره این ابیات سه نظر مختلف داده شده است. به اعتقاد برخی محققان فردوسی در اینجا از همسر رسمی و واقعی خویش سخن گفته است.^۴ به نظر یکی از پژوهشگران، مهربان مذکور زن موقتی شاعر و از خودسرای زنان نام رفته در متون پهلوی است.^۵ شاهنامه‌شناسی دیگر نیز مقدمه بیژن و منیژه را تصویر آفرینی خیالی و ادبی دانسته است که طبعاً ماهروی توصیف شده در آن نیز غیر واقعی و ذهنی است.^۶

۱. درباره دهقانان، ر.ک.: Tafazzoli, 1996, pp. 223-225؛ همو، ۱۳۸۷، صص ۴۸-۷۱.

۲. برای این داستانها، ر.ک.: ریاحی، ۱۳۷۲، صص ۳۷۵، ۴۲۸، ۴۴۶ و ۴۷۴.

۳. ر.ک.: همو، صص ۳۷۵، ۴۲۸ و ۴۷۴.

۴. برای نمونه، ر.ک.: بهار، ۱۳۴۵، ص ۳۹؛ دبیرسیاقی، ۱۳۸۳، ص ۲۳؛ صفا، ۱۳۶۳، ص ۱۷۸.

۵. ر.ک.: مزدپور، ۱۳۶۹، صص ۵۵۱-۵۵۶.

۶. ر.ک.: خطیبی، ۱۳۸۳، ص ۴۰۷.

صرف نظر از این دیدگاهها، آنچه از مقدمه داستان بیژن و منیژه دریافته می‌شود این است که بانوی واقعی یا خیالی فردوسی باسواد و آشنا با کتاب بوده و به قرینه دعوت فردوسی به سرایش داستانی پهلوانی-عاشقانه، احتمالاً محیط و شرایط مناسبی برای شاهنامه‌سرایی او در سالهای بعد فراهم آورده است. ظاهراً همسر فردوسی به هنگام حیات شاعر در گذشته و در شاهنامه بیتهایی هست که شماری از محققان آنها را مربوط به این موضوع (مرگ همسر فردوسی) دانسته‌اند:^۱

ایا آنکه تو آفتابی همی چه بودت که بر من نتابی همی؟
(۸۱/۹/۱)

گذر کرد همراه و ما مانده‌ایم ز کار گذشته بسی خوانده‌ایم
(۳۴۵/۴۶۷/۵)

نخسبد روان هر که بالا بخفت تو تنها نمایی چو همراه رفت
(۵۳۲/۲۳۰/۶)

نگارا بهارا کجا رفته‌ای؟ که آرایش باغ بنهفته‌ای
(۱۱/۴۶۶/۷)

روشن‌ترین اشاره فردوسی به خانواده‌اش در شاهنامه، مرثیه هجده بیتی او درباره مرگ فرزند سی و هفت ساله‌اش است که همه شاهنامه‌پژوهان او را پسر شاعر دانسته‌اند.^۲ به قرینه کنیه فردوسی (ابوالقاسم)، شاید این پسر «قاسم» نام داشته است^۳ و از مصراع «همی بود همواره با من درشت» در آن سوگ سروده چنین برمی‌آید که ظاهراً در برابر پدر تندخویی و سرکشی می‌کرده است. نظامی عروضی از این پسر یادی نکرده و فردوسی را صاحب دختری دانسته است که بزرگوارانه صله محمودی را رد کرد.^۴

۱. ر.ک.: خالقی مطلق، ۱۳۸۵، ص ۵؛ همو، ۲۰۰۹، ص ۴۴۴؛ دبیرسیاکی، ۱۳۸۳، صص ۲۴، ۲۵ و ۸۹؛ کزازی، ۱۳۷۹، ص ۲۰۳؛ همو، ۱۳۸۶، صص ۷۰۸ و ۷۰۹.

۲. برای این بیتها، ر.ک.: فردوسی، ۱۳۸۶ الف، ۱۶۷/۸ و ۱۶۸/۱۶۸-۲۱۸۲-۲۱۹۹.

۳. در این باره، ر.ک.: Shapur Shahbazi, 1991, p. 22.

۴. ر.ک.: نظامی عروضی، ۱۳۸۳، صص ۷۵ و ۸۳.

فردوسی در دو بیت شاهنامه از کسانی با نامهای «روزبه» و «هاشمی» باده خواسته است^۱ که حدس زده‌اند این دو احتمالاً نام خدمتکار/خدمتکاران خانه شاعر بوده‌اند.^۲

مذهب

قدیمی‌ترین اشاره به مذهب فردوسی در چهارمقاله است که او را از زبان معاصرانش «مردی رافضی» و «مردی شیعی ... که توگی به خاندان پیامبر کند» نامیده است.^۳ پس از آن، محققان فردوسی را شیعه دوازده امامی، متمایل به تسنن^۴، شیعه زیدی^۵ و اسماعیلی مذهب^۶ دانسته و گویا در یک روایت منظوم زرتشتی، زرتشتیان وی را هم‌کیش خویش معرفی کرده‌اند.^۷

براساس معتبرترین متن شاهنامه (تصحیح دکتر جلال خالقی مطلق) آنچه فردوسی به صراحت درباره عقیده و علاقه مذهبی خود گفته این بیتهاست:

چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی خداوند امر و خداوند نهی
که من شارستانم علیم در است درست این سخن گفت پیغمبر است
گواهی دهم کاین سخن راز اوست تو گویی دو گوشم بر آواز اوست
حکیم این جهان را چو دریا نهاد برانگیخته موج از او تندباد

۱. می لعل پیش آوری روزبه چو شد سال گوینده بر شست و سه
(۹/۲۷۶/۶)

می لعل پیش آورم هاشمی زیشی که خنبش نگیرد کمی
(۶۵۸/۳۴۱/۶)

۲. ر.ک.: بهار، ۱۳۴۵، ص ۴۸؛ خالقی مطلق، ۱۳۸۵، ص ۵؛ ۵۱۵، p. 515، Shapur Shahbazi, 1991.

۳. ر.ک.: نظامی عروضی، ۱۳۸۳، صص ۷۸ و ۸۰.

۴. ر.ک.: شیرانی، ۱۳۷۴ الف، صص ۱۹۰-۱۹۸.

۵. ر.ک.: محیط طباطبایی، ۱۳۶۹ ب، صص ۷۹-۸۲؛ همو، ۱۳۶۹ ج، صص ۸۳-۸۸.

۶. ر.ک.: زریاب خویی، ۱۳۷۴، صص ۱۷-۲۹.

۷. ر.ک.: مول، ۱۳۶۹، صص ۳۱ و ۳۲ و برای رد زرتشتی بودن فردوسی، ر.ک.: محیط طباطبایی، ۱۳۶۹ ب، صص ۶۶-۶۹.

چو هفتاد کشتی بر او ساخته همه بادبانها برافراخته
 یکی پهن کشتی به سان عروس بیاراسته همچو چشم خروس
 محمد بدو اندرون با علی همان اهل بیت نبی و وصی
 اگر چشم داری به دیگر سرای به نزد نبی و وصی گیر جای
 گرت زین بد آید گناه من است چنین است و این دین و راه من است
 بر این زادم و هم بر این بگذرم چنان دان که خاک پی حیدرم
 (۱۰/۱ و ۹۵/۱۱-۱۰۴)

افزون بر بیت پایانی، کاربرد واژه «وصی» برای امام علی (ع) در این ابیات یکی از
 قراین مهم اثبات تشیع فردوسی است؛^۱ زیرا این کلمه غالباً ویژه فرهنگ شیعه است و
 در معنایی معادل با امام و خلیفه منصوص پس از پیامبر (ص) فقط برای حضرت
 علی (ع) به کار می‌رود.^۲

در بعضی نسخ و چاپهای شاهنامه چهار بیت در بخش دیباچه هست که باعث
 بحث و اختلاف نظر درباره مذهب فردوسی شده است:

که خورشید بعد از رسولان مه نتایید بر کس ز بوبکر به
 عمر کرد اسلام را آشکار بیاراست گیتی چو باغ بهار
 پس از هر دوان بود عثمان گزین خداوند شرم و خداوند دین
 چهارم علی بود جفت بتول که او را به خوبی ستاید رسول
 (۱۰/۱/ زیرنویس ۳)

شماری از پژوهشگران بر پایه این بیتها فردوسی را متمایل به مذهب سنت یا
 یکی از فرق شیعه - غیر از تشیع دوازده امامی - دانسته‌اند ولی پس از چاپ شاهنامه
 تصحیح دکتر خالقی مطلق و دلایلی که ایشان و دیگران عرضه کردند اثبات شد که

۱. برای تفصیل درباره تشیع اثنا عشری فردوسی، ر.ک.: امین، ۱۳۸۲، صص ۲۳-۷۰؛ همو، ۱۳۸۹،
 صص ۴۳-۱۰۲ و برای آگاهی از اشارات منابع کهن به شیعه مذهبی فردوسی و مقالات و
 کتابهای معاصران، ر.ک.: ابوالحسنی، ۱۳۷۸، صص ۳۷۳-۳۸۷.
 ۲. برای بحثی در این باب، ر.ک.: مهدوی دامغانی، ۱۳۸۱ الف، صص ۵۵۷-۵۹۴.

این ابیات الحاقی است و از فردوسی نیست^۱ که مبنای نتیجه‌گیری دربارهٔ مذهب وی باشد.

معاصران و ممدوحان فردوسی در شاهنامه

فردوسی غیر از سلطان محمود غزنوی - که در بخش بعدی این مقدمه بدان خواهیم پرداخت - در شاهنامه از بزرگان، دوستان، حامیان و معاصران دیگری نیز یاد کرده است. نخستین شخص - به ترتیب ذکر در شاهنامه - ابومنصور محمد بن عبدالرزاق است که حکیم توس نام وی را نیاورده و در این دو بیت به او اشاره کرده است:

یکی پهلوان بود دهقان‌نژاد دلیر و بزرگ و خردمند و راد
پژوهندهٔ روزگار نخست گذشته سَخُنْها همه باز جُست
(۱۱۷/۱۲/۱ و ۱۱۸)

مهم‌ترین اقدام ابومنصور که مدتی مهتر توس و سپهسالار خراسان بود^۲، دستور تدوین شاهنامهٔ منثور (در سال ۳۴۶ ه.ق) است که بعدها منبع اصلی فردوسی در نظم حماسهٔ ملی ایران شد و توجه شاعر به او نیز در دیباچهٔ شاهنامه از این جهت است.

در همان دیباچه می‌خوانیم:

به شهرم یکی مهربان دوست بود که با من تو گفستی ز هم پوست بود
(۱۴۰/۱۴/۱)

این «دوست مهربان» که فردوسی باز نام او را نگفته است نسخه‌ای از شاهنامه منثور ابومنصوری را به شاعر می‌دهد و او را به نظم آن تشویق می‌کند. هویت این دوست به درستی معلوم نیست و او را منصور، پسر محمد بن عبدالرزاق بانی تدوین شاهنامه

۱. دربارهٔ الحاقی بودن این چهار بیت، ر.ک.: ابوالحسنی، همان، صص ۴۶۵-۵۱۸؛ خالقی مطلق، ۱۳۷۲ الف، صص ۱۲۹-۱۳۲؛ همو، ۱۳۸۰، صص ۱۸ و ۱۹؛ دوستخواه، ۱۳۸۰ الف، صص ۱۱۳-۱۱۹.

۲. برای آگاهی مفصل دربارهٔ او، ر.ک.: خالقی مطلق، ۱۳۸۴، صص ۱۸۲-۱۸۴.

منثور^۱، یکی از داستان‌گزاران شهر توس^۲ و اشعث بن محمد یشکری از بزرگان سامانیان^۳ دانسته‌اند.

بعد از این «مهربان دوست» گمنام، فردوسی از مهتری جوان و گردن‌فراز و نژاده به بزرگی یاد می‌کند که حامی او در سرایش شاهنامه بوده است ولی به ناگاه ناپدید یا کشته می‌شود و موجب ناامیدی وی می‌گردد.^۴ به استناد تحقیقات شادروان استاد محیط طباطبایی و دکتر خالقی مطلق می‌دانیم که این شخص منصور پسر احتمالاً بزرگ محمد بن عبدالرزاق بوده است^۵ که در هفتم شعبان سال ۳۷۷ ه.ق در نبرد با سیمجوریان گرفتار می‌شود^۶ و پس از آن اطلاع موثقی از سرنوشت او در دست نیست^۷ و احتمالاً در زندان بخارا کشته شده یا مرده است. در همین جا باید خاطر نشان کرد که ستایش ابومنصور محمد بن عبدالرزاق و پسرش در مقدمه شاهنامه به رغم تقدیم کتاب به دربار محمود نشان‌دهنده مقام و احترام این دو تن در نزد فردوسی است و عدم ذکر نام آنها ظاهراً بنابر ملاحظات اوضاع زمان (احتمالاً اختلاف میان خاندان عبدالرزاقیان با خانواده محمود) بوده است.

در دیباچه شاهنامه (بخش ستایش سلطان محمود) فردوسی غیر از محمود به سه تن از بزرگان دربار او نیز اشاره کرده است. نخست، وزیر او در این بیت:
یکی پاک‌دستور پیشش به پای به داد و به دین شاه را رهنمای
(۱۷۵/۱۶/۱)

۱. ر.ک.: دبیرسیاقی، ۱۳۸۳، ص ۳۵۹؛ محیط طباطبایی، ۱۳۶۹، د، ص ۲۲۲.

۲. ر.ک.: جیحونی، ۱۳۷۲، صص ۱۹-۴۰.

3. c.f: Shapur Shahbazi, 1991, p. 68, n. 33.

۴. ر.ک.: فردوسی، ۱۳۸۶ الف، ۱۴۶/۱۴۱-۱۶۰.

۵. ر.ک.: خالقی مطلق، ۱۳۸۱ الف، صص ۷۳-۵۹؛ همو، ۱۳۸۱ ب، صص ۷۵-۹۲؛ محیط طباطبایی، ۱۳۶۹، د، صص ۲۱۳-۲۲۳ و نیز، ر.ک.: سیدی، ۱۳۷۱، صص ۴۱-۵۵ و ۶۰-۷۷.

۶. ر.ک.: همان، صص ۵۰-۵۵.

۷. به همین دلیل فردوسی می‌گوید:

نه زوزنده بینم نه مرده نشان به دست نهنگان مردم‌کشان
(۱۵۷/۱۵/۱)

این وزیر که در خطبه / مقدمه داستان جنگ بزرگ کیخسرو و افراسیاب معرفی و با ابیات بیشتری ستوده می‌شود،^۱ فضل بن احمد اسفراینی است که ظاهراً شخصیتی ملی‌گرا و ایران‌دوست داشت و شانزده سال وزیر محمود بود، اما چون پس از قحطی سال ۴۰۱ ه. ق نتوانست مالیات مورد نظر محمود را از مردم زیان‌دیده بگیرد عزل و زندانی شد و در سال ۴۰۴ ه. ق پس از شکنجه بسیار درگذشت.^۲

ممدوح دیگر فردوسی در دیباچه شاهنامه، امیرنصر برادر سلطان محمود

است:

نخستین برادرش که‌تر به سال که در مردمی کس ندارد همال
به گیتی پرستنده فرّ نصر زید شاد در سایه پرّ عصر
کسی کش پدر ناصر دین بود پی تخت او تاج پروین بود
(۲۰۳-۲۰۱/۱۸/۱)

امیرنصر در سال ۳۸۹ ه. ق سپهسالار خراسان شد و در نیشابور اقامت گزید و تا سال ۴۱۲ ه. ق که درگذشت در این منصب بود.^۳ فردوسی در دو جای دیگر شاهنامه هم او را با القاب «سالار» و «سپهدار» ستوده است.^۴

در دیباچه، سه بیت در مدح «سپهدار توس» آمده است:

و دیگر دلاور سپهدار توس که در جنگ بر شیر دارد فسوس
بیخشد درم هرچه یابد ز دهر همه آفرین جوید از دهر بهر
به یزدان بود خلق را رهنمای سر شاه خواهد که باشد به جای
(۲۰۶-۲۰۴/۱۸/۱)

«سپهدار توس» ارسلان جاذب است که از سال ۳۸۹ ه. ق تا ۴۱۹ ه. ق سپهسالار شهر توس بود و قبر وی هنوز در دروازه جنوبی دشت توس باقی است.^۵

۱. ر. ک.: فردوسی، ۱۳۸۶ الف، ۴/۱۷۱/۲۶-۳۱.

۲. ر. ک.: بیهقی، ۱۳۸۸، ج ۲، صص ۱۲۷۳ و ۱۲۷۴ تعلیقات؛ سیدی، ۱۳۷۱، صص ۲۱۰-۲۱۹.

۳. ر. ک.: احمد، ۱۳۷۴، ص ۱۳۱؛ خالقی مطلق، ۲۰۰۹، بخش سوم، صص ۳۹ و ۴۰.

۴. ر. ک.: فردوسی، ۱۳۸۶ الف، ۶/۱۳۵/۳۰ و ۳۱؛ ۳۳۹۵/۲۵۹/۸.

۵. درباره ارسلان جاذب، ر. ک.: احمد، ۱۳۷۴، صص ۱۳۱-۱۴۳؛ سیدی، ۱۳۷۱، صص ۱۷۳-۲۰۰ ←

فردوسی دو بار از شخصی به نام حُیی قتیب / قتیبه نام برده که یک بار برای طلب یاری و نوبت دیگر جهت سپاسگزاری از دستگیریهای مالی اوست:

همه کارها را سراندر نشیب مگر دست گیرد حُیی قتیب
(۶/۴۱۵/۶)

حُیی قتیبه است از آزادگان که از من نخواهد سَخُن رایگان
از اویم خور و پوشش و سیم و زر و زو یافتم جنبش و پای و پر
نیم آگه از اصل و فرع خراج همی غلتم اندر میان دواج
(۴۸۶/۸ و ۸۸۴/۴۸۷-۸۸۶)

به استناد چهارمقاله که او را «عامل توس» معرفی کرده^۱ ظاهراً حیی قتیب / قتیبه عامل / کارگزار خراج توس بوده که شاید گاهی از فردوسی مالیات نمی گرفته و به او کمک مالی نیز می کرده است.

در پایان/مؤخره شاهنامه در بیتی از دو شخص با نامهای علی دیلم و بودلف یاد شده است.

از این نامور نامداران شهر علی دیلم و بودلف راست بهر
(۴۸۶/۸ و ۸۸۳)

نظامی عروضی، علی دیلم را کاتب فردوسی و ابودلف را راوی او معرفی کرده است؛^۲ که اگر این گونه باشد ظاهراً منظور از بیت مذکور این است که آنها با کتابت و روایت داستانهای شاهنامه، از بزرگان شهر توس مزد و پاداش می گرفتند.^۳ به نظر یکی از محققان، ابودلف علی دیلمی نام یک شخص است (علی دیلم بودلف راست بهر) و او در اصل از مهتران دیلمی گیلان و بزرگان مقیم توس بود که از فردوسی

→ این بیت شاهنامه هم درباره اوست:

هم ایـدون سپهدار او شاد باد دلش روشن و گنجش آباد باد
(۳۳/۱۳۶/۶)

۱. ر.ک.: نظامی عروضی، ۱۳۸۳، ص ۷۷.

۲. ر.ک.: همان جا.

۳. برای این استنباط، ر.ک.: خالقی مطلق، ۱۳۸۵، ص ۱۰.

حمایت می کرده است.^۱

غیر از این صاحب‌منصبان، فردوسی در دو جای شاهنامه از شاعر همشهری و پیشگام خود دقیقی توسی نیز یاد کرده است. نخست در دیباچه که می‌گوید پس از تدوین شاهنامه ابومنصوری و خوانده شدن متن منشور آن در میان جمع، جوانی گشاده‌زبان نظم آن را بر عهده گرفت، اما به سبب خوی بدی که داشت به دست بنده‌ای کشته شد و کارش ناتمام ماند.^۲ منظور از این جوان روان‌طبع، دقیقی (زاده پس از سال ۳۲۰ ه.ق در توس)^۳ است که پیش از فردوسی نظم شاهنامه ابومنصوری را در سال ۳۶۵ یا ۳۶۶ ه.ق و گویا به فرمان نوح بن منصور سامانی آغاز کرد ولی بر سر غلام‌بارگی - که فردوسی آزر مگینانه با ترکیب «خوی بد» از آن سخن می‌گوید - به کارد غلامی کشته شد.^۴

در آغاز پادشاهی گشتاسپ نیز فردوسی می‌گوید که یک شب دقیقی را به خواب می‌بیند و در این خواب - که به درستی نمی‌دانیم واقعی است یا خیالی - او از فردوسی می‌خواهد هزار بیتی را که قبلاً درباره نبرد گشتاسپ و ارجاسپ سروده است در شاهنامه خود بیاورد.^۵ فردوسی هم خواسته او را پذیرفته و پس از این مقدمه ابیات دقیقی را در میان سروده‌های خویش گنجانده است، ولیکن بعد از نقل این سخنان در مؤخره‌ای، ضمن تصریح و ستایش فضل تقدّم دقیقی در آغاز نظم شاهنامه ابومنصوری، از ضعف ادبی او در سرایش این متن و سستی اشعارش انتقاد کرده^۶ که در مقایسه با شیوه سخن فردوسی درست است.^۷

در بحث «فردوسی و معاصرانش» برای آگاهی و توجه دانشجویان و

۱. ر.ک.: علی دوست، ۱۳۶۶، صص ۲۸۹۲-۲۹۰۵.

۲. ر.ک.: فردوسی، ۱۳۸۶ الف، ۱/۱۳۱/۱-۱۲۶-۱۳۴.

۳. ر.ک.: خالقی مطلق، ۱۳۸۸ الف، ص ۲۰۵.

۴. برای این روایت، ر.ک.: دبیرسیاقی، ۱۳۸۳، ص ۱۳۳؛ فردوسی، ۱۳۸۴ الف، برگ ۳ ب.

۵. ر.ک.: فردوسی، ۱۳۸۶ الف، ۵/۷۵ و ۱/۷۶-۱۳.

۶. ر.ک.: همان، ۵/۱۷۵ و ۱/۱۷۶-۱۰۳۰-۱۰۳۶ و ۱۰۴۲.

۷. برای مقایسه ویژگیهای شعر دقیقی با فردوسی و آگاهی از کاستیهای سخن او، ر.ک.: خالقی مطلق، ۱۳۸۱ ج، صص ۳۳۱-۳۴۱ و ۳۷۳-۳۷۵.

علاقه‌مندان باید به این موضوع هم اشاره کرد که حکیم توس بیشترین سالهای زندگی خویش (حدود شصت سال) را در دوره سامانیان گذرانده و نظم شاهنامه را نیز در همین عصر آغاز کرده و حتی تدوین نخستش را نیز به پایان رسانده است (سال ۳۸۴ ه.ق)، اما در سراسر اثر بزرگش فقط سه بار از این سلسله و افرادش در حد اشاره نام برده است.^۱

درباره این پرسش مقدر که چرا فردوسی به مدح پادشاهان سلسله غالباً ایران‌دوست و فرهنگ‌پرور سامانی نپرداخته؟ شاید نخستین پاسخ و تصور این باشد که ممکن است ستایش آنها در تدوین اول شاهنامه بوده و هنگامی که فردوسی خواسته متن کامل (تدوین دوم) اثرش را به دربار غزنه بفرستد برای آزرده نشدن محمود، این مدایح را حذف کرده است. به نظر نگارنده این گمان نمی‌تواند درست باشد زیرا فردوسی یادکرد و ستایش هرچند بی‌نام ابومنصور محمد بن عبدالرزاق و پسرش را در نسخه تقدیم شده به محمود حفظ کرده است و به این قرینه اگر واقعاً برای سامانیان نیز مدیحه‌ای سروده بود احتمال اینکه حداقل همه آنها را در تدوین دوم شاهنامه کنار گذاشته باشد بسیار بعید است و بر این اساس نظر دکتر خالقی مطلق پذیرفتنی است که ستایش سامانیان از ابتدا در شاهنامه نبوده است.^۲

۱. یک بار از نوح بن منصور سامانی با تعبیر «شاه جهان» یاد کرده است:

دل روشن من چو بگذشت از اوی سوی تخت شاه جهان کرد روی
(۱۳۵/۱۳/۱)

بار دیگر نام این سلسله را آورده است:

کجا آن بزرگان ساسانیان ز بهرامیان تا به سامانیان
(۵۳/۱۳۷/۶)

و سرانجام در گزارش کار تدوین و نظم کلیله و دمنه از نصر بن احمد سامانی و وزیرش ابوالفضل بلعمی نام برده است:

به تازی همی بود تا گاه نصر بدان‌گه که شد در جهان شاه نصر
گران‌مایه بوالفضل دستور اوی که اندر سخن بود گنجور اوی
(۳۵۰۴/۳۷۲/۷ و ۳۵۰۵)

۲. ر.ک.: خالقی مطلق، ۱۳۸۱ ب، ص ۸۱

درباره علت بی توجهی یا بی علاقه‌گی محتمل فردوسی به سامانیان چند نکته در حد حدس و احتمال می‌توان بیان کرد: ۱) ضعف و آشفتگی این سلسله از دوره نوح بن منصور (سالهای ۳۶۵ و ۳۶۶ ه.ق) به بعد و تبعات ناگوار ناشی از این موضوع مانند جنگهای داخلی و تغییر مکرر سپهسالاران خراسان؛ ۲) آغاز قدرت‌یابی ترکان در عصر فرمانروایان سامانی - از سالهای ۳۳۰ ه.ق به بعد و تسلط تدریجی آنها بر امیران این سلسله و نیز اطاعت بخارا (پایتخت سامانیان) از بغداد؛ ۳) نابسامانی وضعیت طبقه دهقانان - که فردوسی هم از آنها بود - در اواخر حکومت سامانیان؛ ۴) احتمالاً کم/بی‌التفاتیت سامانیان به شعرای دور از پایتخت در زمان گرفتاریها و پریشانیهای امیران این سلسله در سالهای شاهنامه‌سرایی فردوسی.

فردوسی و محمود

شاید مشهورترین موضوع زندگی‌نامه فردوسی که در آن راست و ناراست و حقیقت و تعصب، بسیار درهم آمیخته رابطه او با سلطان محمود غزنوی (۳۶۰/۳۶۱ ه.ق - ۴۲۱ ه.ق) باشد. یکی از کهن‌ترین افسانه‌ها در این باره که هنوز هم تکرار می‌شود، داستان آغاز نظم شاهنامه به فرمان محمود است و فعلاً نخستین سند مربوط به آن سه بیت در منظومه علی‌نامه ربیع (سروده ۴۸۲ ه.ق) است.^۲

مهم‌ترین و استوارترین دلیل برای اثبات نادرستی این افسانه معروف و شاخ و برگ یافته این است که محمود در سالهایی که فردوسی سرودن شاهنامه را آغاز کرد کودک یا نوجوانی هفت تا ده ساله بوده^۳ و کاملاً بدیهی است که در این سال

۱. در این باره ر.ک.: فرای، ۱۳۸۵، صص ۱۳۳ و ۱۳۴.

۲. بفرمود فردوسی را آن زمان
 ز شاهان پیشین سخن یاد کن
 که تصنیف کن تو کتابی چنان
 دل غمگنان را بدان شاد کن
 بکن شاهنامه مر او را تو نام
 که رغبت نمایند همه خاص و عام
 (ربیع، ۱۳۸۹، ۲۹۸۴/۱۳۵-۲۹۸۶)

۳. محمود در دهم محرم سال ۳۶۰ یا ۳۶۱ ه.ق زاده شده (ر.ک.: فروزانی، ۱۳۸۶، ص ۱۰۳، یادداشت ۵) و آغاز رسمی سرودن شاهنامه بین سالهای ۳۶۷/۳۶۶-۳۷۰ ه.ق بوده است.

نمی توانسته دستور نظم شاهنامه را صادر کرده باشد. اساساً فردوسی تا سال ۳۹۴ ه. ق. - یعنی شش سال بعد از آغاز فرمانروایی محمود و ده سال پس از پایان سرایش تدوین نخست شاهنامه - هیچ توجهی به محمود غزنوی نداشته است.

آنچه به وضوح از شاهنامه برمی آید این است که فردوسی در شصت و پنج سالگی خویش - که به شرط پذیرش ۳۲۹ ه. ق. برای تولد او برابر سال ۳۹۴ ه. ق. خواهد بود - تصمیم می گیرد تا اثر خویش را به نام محمود کند. این موضوع دو بار در شاهنامه تصریح شده است:

چنین سال بگذاشتم شصت و پنج به درویشی و زندگانی به رنج
 چو پنج از بر سال شستم نشست تن اندر نشیب و سرم سوی پست
 ... بیوستم این نامه بر نام اوی همه بهتری باد فرجام اوی
 (۴/۱۷۲/۴۰، ۴۱ و ۵۰)

چو بگذشت سال از برم شصت و پنج فزون کردم اندیشه و درد و رنج
 به تاریخ شاهان نیاز آمدم به پیش اختر دیرساز آمدم
 (۸/۴۸۶/۸۷۷ و ۸۷۸)

به طور قطعی دانسته نیست که آیا خود فردوسی در سال ۳۹۴ ه. ق. بر آن می شود تا شاهنامه را به محمود تقدیم کند و یا افرادی مانند امیرنصر، ارسلان جاذب و فضل بن احمد او را به این کار تشویق می کنند؟ اما به احتمال نزدیک به یقین متن کامل کتاب را شش سال بعد و در سنه ۴۰۰ ه. ق. به دربار غزنه می فرستد؛ زیرا در ۳۹۴ ه. ق. هنوز تدوین دوم شاهنامه به پایان نرسیده بوده است و در مؤخره/ پایان آن هم که به سال چهارصد و اتمام کار اشاره می شود چند بیتی در ستایش محمود آمده است.

در باره اینکه چرا فردوسی شاهنامه را به نام محمود کرد دلایلی برشمرده اند^۱ که از آن میان، امکان ماندگاری کتاب با نگهداری در کتابخانه دربار و تهیه نسخه هایی از آن و نیز برخورداری شاعر از صله و پاداش محمود در سالهای پیری و

۱. در این باره برای نمونه، ر.ک.: اسلامی ندوشن، ۱۳۷۲، صص ۵۹ و ۶۹.

تنگدستی مقبول تر است. پشتوانهٔ دلیل نخست، قرینه و استنباط عقلی است ولی سبب دوم چندبار در متن شاهنامه بیان شده است.
از جمله:

بیوسستم این نامه بر نام اوی همه بهتری باد فرجام اوی
که باشد به پیری مرا دستگیر خداوند شمشیر و تاج و سریر
(۱۷۲/۴ و ۵۰/۱۷۳ و ۵۱)

همی چشم دارم بدین روزگار که دینار یابم من از شهریار
(۲۷/۴۴۱/۵)

دربارهٔ موضوع صله و انتظار مادی فردوسی از محمود غالباً دیدگاههای توأم با افراط یا تفریط و یک‌سونگرانه مطرح شده است. به زعم گروهی از قدما و معاصران هدف فردوسی از شاهنامه‌سرایي دریافت پاداش محمود بوده است؛ چنان که مثلاً نظامی عروضی نوشته است او «شاهنامه به نظم کرد و همه امید او آن بود که از صلهٔ کتاب جهاز آن دختر بسازد. بیست و پنج سال در آن کتاب مشغول شد»^۱. باید از نظامی عروضی و معتقدان نظریهٔ نظم شاهنامه به نیت مادی پرسید که اگر هدف فردوسی از این کار فقط به دست آوردن زر و سیم سلطان بود آیا نمی‌توانست به جای بیست و پنج یا سی سال زحمت و انتظار، جزو شاعران مدیحه‌سرای دربار محمود درآید و با نظم قصاید ستایشی - همچون فرخی و عنصری - یک‌شبه به ثروت و مکنت برسد و به قول شگفت و غیرمنطقی چهارمقاله دخترش را بیست و پنج سال منتظر تأمین جهاز عروسی نگه ندارد؟ در مقابل عدهٔ معدودی نیز می‌کوشند به اصطلاح صورت مسئله را پاک کنند و با توجیحات مختلف بگویند میان فردوسی و محمود هیچ‌گونه رابطه‌ای وجود نداشته و اگر بوده، نیت مالی نداشته است.

در بین این افراط و تفریطها به نظر نگارنده استنباط معتدل و محتمل این است که فردوسی سرودن شاهنامه را در دورهٔ سامانیان به خواست و تصمیم خویش و با

۱. ر.ک.: نظامی عروضی، ۱۳۸۳، ص ۷۵.

هدفی کاملاً ملی، میهنی و فرهنگی آغاز کرده و ادامه داده اما در سالهای پیری و آشفته‌حالی و تنگ‌روز‌گاری ناشی از سنّ زیاد و رنج کار طولانی و دشوار، بر آن شده است با اهدای کتاب به پادشاه زمان از تشویق و حمایت او بهره‌مند شود و ادّعی این‌که در این کار انگیزه مادی نداشته دقیقاً مخالف گفته خود او و نادرست است. از این روی در فاصله سالهای ۳۹۴-۴۰۰ ه.ق در کنار نظم داستانهای دیگر و گنجاندن آنها در ساختار تدوین نخست شاهنامه و بازنگری سروده‌های پیشین، مدایحی درباره محمود به نظم کشیده و مجموعاً در ۲۸۱ بیت در شانزده بخش اثرش افزوده است.^۱

برخلاف نوشته چهارمقاله که «فردوسی، بودلف را برگرفت و روی به حضرت نهاد به غزنین»^۲، از شاهنامه نه تنها قرینه‌ای درباره رفتن فردوسی به دربار محمود به دست نمی‌آید بلکه گلیایه او در مقدمه داستان خسرو و شیرین از بی‌توجهی سلطان به روایات شاهنامه بر اثر حسادت و سخن‌چینی بدگویان، نشان می‌دهد که به احتمال فراوان او خود نزد محمود نرفته و کتاب را به دربار فرستاده است.

همان‌گونه که از اشاره خود فردوسی در مقدمه داستان خسرو و شیرین (نکرد اندر این داستانها نگاه) و سپس گزارشهای مختلف و البته افسانه‌آمیز زندگانی او معلوم می‌شود، شاهنامه مورد توجه محمود قرار نمی‌گیرد. در منابع گذشته و آثار معاصران برای این بی‌توجهی دلایل متعددی ذکر شده است از جمله: تشیع فردوسی و تصریح به آن در شاهنامه؛ تحقیر کردن محمود رستم را و پاسخ تعریض آمیز فردوسی به وی؛ اختلاف میمندی با فردوسی؛ رابطه فردوسی با فضل بن احمد؛ طولانی شدن نظم شاهنامه و فروکش کردن علاقه محمود به شنیدن داستانهای باستان؛ ترک تباری محمود و دشمنی ایران و توران / ترکان در شاهنامه؛ قرمطی دانستن فردوسی؛ وصف شکوهمند شاهان و پهلوانان ایران در شاهنامه و آزرده‌گی محمود از این کار؛ صله دادن بعضی بزرگان به فردوسی و

۱. برای ملاحظه ابیات ستایش محمود در شاهنامه، ر.ک.: دبیرسیاقی، ۱۳۸۳، صص ۹۱-۱۱۰.

۲. نظامی عروضی، ۱۳۸۳، ص ۷۸.

ناخشنودی محمود از آن؛ نرفتن فردوسی برای تقدیم حضوری کتاب؛ اندرزه‌های شاعر به سلطان در ضمن مدایح؛ تحریک و سخن چینی بدگویان؛ اختلاف جهان‌بینی و ...^۱

از این بین ظاهراً دو علت ترک‌نژادی محمود و اظهار تشیع فردوسی چندان پذیرفتنی نیست؛ زیرا محمود پرورده محیط و فرهنگ ایرانی بود و نبردهای او در جوانی با دشمنان ترک تبار و نکوهش شعرای دربار او ترکان مهاجم را نشان می‌دهد که تعصب نژادی نداشته است.^۲ از طرف دیگر ازدواج دو تن از دختران او با مردانی شیعه‌مذهب و صله‌هایی که وی به مدایح شاعران شیعی می‌داد احتمال اختلاف مذهبی محمود را هم با شاعر تقریباً منتفی می‌کند.^۳

به نظر می‌رسد که دو علت عمده موجب مقبول واقع نشدن شاهنامه در نزد محمود و فضای دربار او شده است. احتمالاً یکی این بوده که جهان‌بینی اساسی فردوسی و شاهنامه یعنی ایران‌دوستی و مخالفت با مهاجمان و غاصبان بیگانه با شیوه سیاست حکومت محمود که مجری احکام و اندیشه‌های خلیفه عباسی بود، در تضاد و تقابل کامل قرار داشت.^۴ دلیل دوم که گفته خود فردوسی و از این جهت مهم‌تر و مستندتر از علل دیگر است، نقش حسودان و بدگویان درباری است. در مقدمه داستان خسرو و شیرین می‌خوانیم:

چنین شهریاری و بخشنده‌ای به گیتی ز شاهان درخشنده‌ای
نکرد اندر این داستانها نگاه ز بدگوی و بخت بد آمد گناه
حسد کرد بدگوی در کار من تبه شد بر شاه بازار من
(۳۳۹۴-۳۳۹۲/۲۵۹/۸)

۱. برای این دلایل، ر.ک.: تاریخ سیستان، ۱۳۸۷، صص ۵۳ و ۵۴؛ ریاحی، ۱۳۷۲، صص ۳۸۸-۳۹۲؛ همو، ۱۳۷۵، صص ۱۳۰-۱۳۹؛ صفا، ۱۳۶۳، صص ۱۸۶ و ۱۸۷؛ فردوسی، ۱۳۸۴ الف، برگ ۳ ب؛ نظامی عروضی، ۱۳۸۳، صص ۷۸ و ۷۹؛ Shapur Shahbazi, 1991, pp. 91-92.

۲. در این باره، ر.ک.: امیدسالار، ۱۳۸۱ الف، صص ۲۴۳-۲۶۰.

۳. برای این موضوع نیز، ر.ک.: امیدسالار، ۱۳۸۱ ب، صص ۲۶۱-۲۶۹.

۴. درباره این تضاد، ر.ک.: ریاحی، ۱۳۷۲، صص ۹۶ و ۹۷.

برخی از منابع کهن نیز به نقش حاسدان در طرد شاهنامه توجه داشته و افرادی مانند عنصری، میمندی، ایاز، دبیر معتمد محمود و شخصی به نام ابوسهل همدانی را به عنوان سعایت کنندگان فردوسی معرفی کرده‌اند.^۱ به عقیده مرحوم استاد تقی‌زاده این سخن چینان از شاعران بوده‌اند؛^۲ دکتر دبیرسیاقی هم عنصری و کاراسی شاهنامه‌خوان را جزو غرض‌ورزان دانسته‌اند.^۳ در هر حال، این حسودان بدگوی هرکس بوده باشند احتمالاً از نبودن خود فردوسی در دربار غزنه سوءاستفاده کرده و نظر محمود را نسبت به شاهنامه تغییر داده‌اند. شاید هم اصلاً نگذاشته‌اند کتاب به دست محمود برسد و چنان که باید بر او عرضه شود.^۴

فردوسی در همان مقدمه داستان خسرو و شیرین پس از شکایت از تباه شدن کار او در دربار به دست حاسدان، از امیرنصر (سالار شاه) برادر سلطان می‌خواهد که نخست خود او شاهنامه را به دقت بخواند و شاعر را از گنج خویش بهره‌مند کند و سپس با وساطت نزد محمود نظر وی را - که بدگویان دگرگون کرده‌اند - عوض کند تا شاید فردوسی از پاداش محمود هم برخوردار گردد:

چو سالار شاه این سَخُنهای نغز بخواند بیند به پاکیزه مغز
ز گنجش من ایدر شوم شادمان کزو دور بادا بد بدگمان
و زان پس کند یاد بر شهریار مگر تخم رنج من آید به بار
(۲۵۹/۸ و ۳۳۹۵-۳۳۹۷/۲۶۰)

در شاهنامه هیچ اشاره و قرینه‌ای نیست که فردوسی از صله محمود، برادرش یا بزرگان دربار او بهره‌مند شده باشد. نظامی عروضی نقل قولی آورده است که مطابق آن خواجه احمد بن حسن میمندی، وزیر محمود، در راه بازگشت سلطان از هندوستان به غزنین بیتی از فردوسی می‌خواند و با یادآوری رنج بیست و پنج ساله

۱. ر.ک.: خادم، ۱۳۷۴، صص ۷۷۵-۷۸۵؛ دبیرسیاقی، ۱۳۸۳، ص ۱۳۵؛ ریاحی، ۱۳۷۲، صص ۲۸۱، ۳۲۵ و ۴۳۰.

۲. ر.ک.: تقی‌زاده، ۱۳۶۲، ص ۱۱۲.

۳. ر.ک.: دبیرسیاقی، همان، صص ۳۳۶-۳۴۶.

۴. ر.ک.: خالقی مطلق، ۲۰۰۹، ص ۴۰.

شاعر باعث می‌شود که محمود برای او صله ارسال کند.^۱ نظامی در ادامه داستان اندوه‌بار دیر رسیدن صله سلطان، هم‌زمانی ورود شتران محمود با بیرون بردن پیکر فردوسی از دروازه دیگر شهر را آورده^۲ که در منابع دیگر هم تکرار شده است. به روایت چهارمقاله، پاداش را به دختر فردوسی می‌دهند اما او آن را نمی‌پذیرد؛ لذا به فرمان محمود آن مال صرف ساختن رباط چاهه بر سر راه نیشابور و مرو می‌شود. درباره واقعی یا افسانه‌ای بودن این گزارش نمی‌توان قاطعانه اظهار نظر کرد ولیکن آنچه از شاهنامه، روایات منابع گوناگون ادبی و تاریخی و باور عمومی مردم ایران در هزار سال پس از مرگ فردوسی برمی‌آید این است که حکیم توس از نظم حماسه ملی ایران بهره‌مادی نیافته و صله‌ای نگرفته است.

پریشان‌حالی و درگذشت فردوسی

به استناد اشارات شاهنامه، فردوسی از پنجاه و هشت سالگی به بعد احساس پیری و ملالت کرده:

چو برداشتم جام پنجاه و هشت نگیرم مگر یاد تابوت و دشت
(۷/۳۷۹/۲)

بدان‌گه که بُد سال پنجاه و هشت نوان‌تر شدم چون جوانی گذشت
(۴۳/۱۷۲/۴)

یکی از دلایل این رنجوری و یأس، گرفتاری او به دردها و بیماریهایی نظیر کم‌سوئی چشم، درد پا و سنگینی گوش بوده است؛^۳ سبب دیگر نیز تنگی

۱. ر.ک.: نظامی عروضی، ۱۳۸۳، صص ۸۱ و ۸۲ و برای بررسی این روایت و اینکه به شرط درستی آن، وزیر حسنک بوده است نه میمندی، ر.ک.: تقی‌زاده، ۱۳۶۲، ص ۱۱۳؛ خالقی مطلق، ۱۳۸۵، ص ۱۴.

۲. ر.ک.: نظامی عروضی، همان، ص ۸۳.

۳. همان دیدبان بر سر کوهسار نیند همی لشکر شهریار
(۳/۳۷۹/۲)

دو گوش و دو پای من آهو گرفت تهی‌دستی و سال نیرو گرفت
(۱۴/۴۴۰/۵) ←

معیشت شاعر بوده است. فردوسی آن گونه که از دیباچه شاهنامه^۱ و تصریح چهارمقاله^۲ دانسته می شود در آغاز کار شاهنامه سرایی نیاز مالی نداشته است اما در طول سالهای کار - شاید به دلیل بی توجهی به امور آب و ملک (ضیاع) خویش و نیز برفهای سنگین و قحطیهای خراسان - به تدریج ثروت و مکت خود را از دست می دهد و از همان پنجاه و هشت سالگی «پراگنده شد مال و برگشت حال» (۲/۳۷۹/۲). فردوسی در شصت و پنج سالگی خود از «درویشی» و «زندگانی به رنج» نالیده^۳ و در دو جای شاهنامه به بارش برف و تگرگ و کمبود گندم و جو و هیزم و درماندگی و بی چیزی خویش اشاره کرده است؛^۴ با این حال هرگز از شور و انگیزه شاهنامه سرایی وی کاسته نشده و به رغم پیری و بیماری و تهی دستی همواره از خداوند خواسته است که او را چندان عمر دهد تا بتواند کار و وظیفه سنگینش را به پایان برساند:

همی خواهم از دادگر یک خدای که چندان بمانم به گیتی به جای
 که این نامه شهریاران پیش بیوندم از خوب گفتار خویش
 از آن پس تن جانور خاک راست سَخُنگوی جان معدن پاک راست
 (۹۱۳-۹۱۱/۷۱/۵)

هفتاد و یک سالگی بالاترین سال عمر فردوسی است که در شاهنامه آمده و به اشاره خود وی در چند بیت پس از آن، برابر سال چهارصد هجری قمری بوده است:

→ چو شصت و سه شد سال و شد گوش کر ز گیتی چرا جویم آیین و فر
 (۶۵۹/۳۴۱/۶)

۱. و دیگر که گنجم وفادار نیست (۱۳۹/۱۴/۱).

۲. «فردوسی در آن دیه شوکتی تمام داشت چنان که به دخل آن ضیاع از امثال خود بی نیاز بود» (نظامی عروضی، ۱۳۸۳، ص ۷۵).

۳. چنین سال بگذاشتم شصت و پنج به درویشی و زندگانی به رنج
 (۴۰/۱۷۲/۴)

۴. ر.ک.: فردوسی، ۱۳۸۶ الف، ۱/۴۱۵/۶، ۴ و ۵؛ ۴۷۳/۸ و ۴۷۴/۴۷۴-۷۴۱.

چو سال اندر آمد به هفتاد و یک همی زیر بیت اندر آرم فلک
(۸۸۷/۴۸۷/۸)

ز هجرت شده پنج هشتاد بار به نام جهان داور کردگار
(۸۹۴/۴۸۸/۸)

در مآخذ قدیمی تا سده هشتم اشاره‌ای به تاریخ درگذشت فردوسی نیست و کهن‌ترین منبع مربوط به این موضوع تاریخ‌گزیده مستوفی (احتمالاً تألیف ۷۳۰ ه.ق) است که وفات حکیم توس را سال ۴۱۶ ه.ق نوشته^۱، اما دولت‌شاه سمرقندی این سال را در تذکره خویش (تألیف ۸۹۲ ه.ق) ۴۱۱ ه.ق آورده است.^۲ در منابع دیگر سالهای ۴۱۹ و ۴۲۱ هم برای سال مرگ فردوسی دیده می‌شود،^۳ اما دکتر نحوی در مقاله عالمانه‌ای با قراینی نشان داده‌اند که فردوسی احتمالاً در یکی از ماههای ربیع‌الثانی یا جمادی‌الآخر سال ۴۱۶ ه.ق درگذشته است.^۴

افسانه‌های سرگذشت فردوسی

بنا بر ویژگی افسانه‌پردازی درباره اشخاص محبوب و مورد احترام در میان بیشتر ملل از جمله ایران، ساختار اصلی سرگذشت فردوسی و نظم شاهنامه از گذشته تا امروز، داستانهای شاخ و برگ یافته و برساخته‌ای بوده است که با وجود پژوهشهای انتقادی شماری از محققان هنوز هم بعضی از آنها از مسلمات مربوط به فردوسی و شاهنامه پنداشته می‌شود.

به استناد گزارش ناصر خسرو و روایت تاریخ سیستان^۵ - به شرط اصالت

۱. ر.ک.: مستوفی، ۱۳۶۴، ص ۷۴۳.

۲. ر.ک.: سمرقندی، ۱۳۸۲، ص ۵۴.

۳. به ترتیب، ر.ک.: شاملو، ۱۳۸۸، صص ۸ و ۱۱؛ آذر بیگدلی، ۱۳۳۷، بخش دوم، ص ۴۸۸.

۴. ر.ک.: نحوی، ۱۳۹۰، صص ۱۸۵-۲۲۰.

۵. در مقدمه شاهنامه بایستقری به نقل از سفرنامه ناصر خسرو گفته شده که او در سال ۴۳۷ ه.ق کاروان‌سرای را در روستای چاهه می‌بیند که می‌گویند از صله محمود - که دختر فردوسی نپذیرفته بود - ساخته شده است (ر.ک.: ریاحی، ۱۳۷۲، ص ۴۱۵). در تاریخ سیستان هم ←

آنها^۱ - سابقه اشارات و داستانهای سرگذشت فردوسی و نظم شاهنامه احتمالاً به یکی دو دهه پس از درگذشت حکیم توس می‌رسد و موضوع مذکور در علی‌نامه ربیع نشان می‌دهد که حداکثر حدود پنجاه سال بعد از فردوسی چنین داستانهایی ساخته شده و رواج یافته بوده است.

قدیمی‌ترین منبعی که زندگی‌نامه کامل فردوسی را آورده چهارمقاله نظامی عروضی در میانه‌های سده ششم هجری (سالهای ۵۵۱ و ۵۵۲ ه.ق) است.^۲ این گزارش کهن که همواره و بارها در مباحث سرگذشت فردوسی مورد استناد بوده است قطعاً از نکات و اشارات درست تاریخی خالی نیست، اما با در نظر داشتن پیشینه افسانه‌پردازی درباره فردوسی و شاهنامه، و نیز فاصله زمانی تقریباً صد و چهل ساله بین تحریر روایت چهارمقاله با وفات فردوسی، بی‌گمان برخی از داستانهای بر ساخته نیز در این متن راه یافته است و نمی‌توان به همه جزئیات نوشته نظامی عروضی اعتماد کرد.

در منابع بعد از چهارمقاله مانند مقدمه‌های منشور شاهنامه (به‌ویژه مقدمه شاهنامه بایسنقری (۸۲۹ ه.ق))، تذکره‌ها و برخی متون ادبی و تاریخی به تدریج بر نوع و شاخ و برگ این افسانه‌ها افزوده شده و بعضی از آنها به دلیل شهرت ناشی از تکرار، جزو واقعیت‌های سرگذشت فردوسی و سرایش شاهنامه انگاشته شده است. موضوعات و مواردی که در مجموعه این روایتها بیشتر مورد توجه بوده و تکرار شده عبارت است از: منبع اخبار ملی - پهلوانی ایران و چگونگی رسیدن آن به دست ابومنصور محمد بن عبدالرزاق و دربار محمود؛ علاقه محمود به نظم این کتاب و

→ داستانی درباره چندین روز شاهنامه‌خوانی فردوسی نزد محمود و گستاخی سلطان و پاسخ تعریض‌آمیز شاعر آمده است (ر.ک.: تاریخ سیستان، ۱۳۸۷، صص ۵۳ و ۵۴).

۱. روایت منقول از ناصر خسرو در شاهنامه بایسنقری در نسخه‌های موجود سفرنامه نیست اما مرحوم استاد تقی‌زاده و نولدکه آن را با قید احتمال اصیل دانسته‌اند (ر.ک.: تقی‌زاده، ۱۳۶۲، صص ۱۲۰ و ۱۲۱ متن و زیرنویس؛ نولدکه، ۱۳۵۵، ص ۱۰۰، یادداشت ۲۵). اشاره تاریخ سیستان نیز به نظر دکتر امیدسالار یا الحاقی است و یا سالها پس از تحریر قدیمی آن (۴۴۵ ه.ق) افزوده شده است. ر.ک.: امیدسالار، ۱۳۸۱ ج، صص ۱۹۰-۱۹۳.

۲. ر.ک.: نظامی عروضی، ۱۳۸۳، صص ۷۵-۸۳.

انتخاب شاعرانی برای این منظور؛ شاهنامه‌سرایي فردوسی و چگونگی آغاز این کار؛ رابطه فردوسی با محمود و درباریان او؛ هدف فردوسی از نظم شاهنامه؛ آزرده‌گی سلطان از شاعر و بی‌توجهی به شاهنامه و علل این کار؛ دشمنان و حاسدان فردوسی؛ هجونا‌مه‌سرایي فردوسی و گریز از غزنین؛ رفتن فردوسی به شهرهایی مانند دهلی، هرات، قهستان، بغداد و مکه؛ نظم یوسف و زلیخا؛ ندامت محمود و فرستادن صله؛ دیررسیدن پاداش و درگذشت فردوسی؛ خودداری دختر فردوسی از قبول درهم و دینار سلطان و هزینه کردن این مال برای ساختن رباط یا سد؛ ممانعت از خاک‌سپاری فردوسی در قبرستان مسلمانان و ...^۱ از این داستانها معروف‌ترین و در ضمن نادرست‌ترین آنها، افسانه‌ی آغاز نظم شاهنامه به فرمان محمود و به امید بهره‌مندی از صله اوست.

غیر از منابع رسمی که به بعضی از مهم‌ترین موضوعات آن اشاره شد، عامه مردم هم که نمی‌توانسته‌اند با آگاهیهای موجود در این گونه آثار قانع شوند خود داستانهای دیگری درباره فردوسی و شاهنامه ساخته‌اند که به صورت شفاهی در میان آنها متداول بوده است و بخشی را مرحوم استاد سید ابوالقاسم انجوی شیرازی در کتاب فردوسی‌نامه گردآوری کرده‌اند. در این روایات شفاهی -مردمی، پدر فردوسی مردی کشاورز به نام حسن بوده و مادرش در خردسالی او در گذشته بوده است. فردوسی خواهری به نام شادخاتون داشته و نام خود او هم ناصح‌الدین یا قاسم بوده است. او اجتهاد و همت بسیاری در دانش‌اندوزی به کار می‌بندد و از همان کودکی طبعی روان داشته است. فردوسی در شانزده‌سالگی ازدواج می‌کند اما همسرش پس از زادن پسر و دختری می‌میرد. پسر وی در سی سالگی به مرگ طبیعی یا بر اثر دارویی که بدان‌دیشان به او می‌خورانند درمی‌گذرد ولی دخترش که مانند پدر شاعر نیز هست زنده می‌ماند و نه‌تنها در تکمیل مصراع دوم بعضی بیتها یار فردوسی است بلکه پس از وفات او نیز صله دیررسیده محمود را با ممانعت طبع و سرودن ابیاتی در بحر متقارب رد می‌کند.

۱. برای دیدن فهرست این داستانها، ر.ک.: ریاحی، ۱۳۷۲، صص ۴۸۱-۴۹۱ و برای طبقه‌بندی موضوعی و تحلیلشان، ر.ک.: متینی، ۱۳۵۷، صص ۱۲۶-۱۵۱.

به اعتقاد عموم ایرانیان، فردوسی چون در جوانی سرزمین خویش و زبان آن را در معرض خطر می‌بیند از شدت اندوه تصمیم می‌گیرد که خود را نایبنا کند تا این اوضاع را نبیند اما امام علی (ع) ظاهر می‌شوند و او را برای زنده نگه‌داشتن ایران به سرودن شاهنامه تشویق می‌کنند و دانش و توانایی این کار را به وی می‌بخشند. فردوسی برای نظم شاهنامه، شش، هفت، بیست یا سی سال رنج می‌کشد و آن را در شصت یا چهل هزار بیت می‌سراید. همچون مآخذ رسمی، در روایات عامیانه نیز موضوع فردوسی و محمود داستانهای مفصل و متعددی را شامل می‌شود.^۱

هجو نامه

نظامی عروضی نوشته است فردوسی پس از دادن درهمهای محمود به حمّامی و فقاع فروش شبانه از غزنه به طبرستان می‌گریزد و در آنجا صد بیت در هجو محمود می‌گوید اما سپهبد شهریار فرمانروای طبرستان با دادن صد هزار درم آن نکوهش‌نامه را می‌خرد و از بین می‌برد؛ پس «فردوسی نیز سواد بشست و آن هجو مندرس گشت و از آن جمله این شش بیت بماند:

مرا غمز کردند کان پر سخن	به مهر نبی و علی شد کهن
اگر مهرشان من حکایت کنم	چو محمود را صد حمایت کنم
پرستارزاده نیاید به کار	و گر چند باشد پدر شهریار
از این در سخن چند رانم همی	چو دریا کرانه ندانم همی
به نیکی نبند شاه را دستگاه	و گرنه مرا برنشاندی به گاه
چو اندر تبارش بزرگی نبود	ندانست نام بزرگان شنود» ^۲

چون منابع کهن دیگر - غیر از چهارمقاله - به داستان گریختن فردوسی به طبرستان و دیدارش با فرمانروای آنجا اشاره نکرده‌اند و نیز سپهبد شهریار مذکور هم تا

۱. برای اطلاع بیشتر درباره فردوسی و شاهنامه در روایات مردمی، ر.ک.: آیدنلو، ۱۳۸۸ الف، صص ۷۸-۵۹.

۲. نظامی عروضی، ۱۳۸۳، صص ۸۰ و ۸۱.

سال ۴۰۰ ه.ق (پایان تدوین دوم شاهنامه) زنده نبوده است،^۱ این روایت بر ساخته و نادرست است ولیکن موضوع هجونامه سرایی فردوسی در بسیاری از منابع بعد از چهارمقاله بارها باز گفته شده و تعداد بیت‌های آن از شش بیت تا صد و شصت بیت نیز افزایش یافته است.

شماری از شاهنامه‌شناسان هجونامه را به‌طور کامل مجعول و الحاقی می‌دانند^۲ اما به نظر نگارنده عقیده آن دسته از محققان که کلیت هجونامه گویی فردوسی را می‌پذیرند^۳ مقبول‌تر است و احتمالاً حکیم توس پس از رد شاهنامه از دربار محمود در فاصله سال ۴۰۰ تا زمان وفات خویش (سال ۴۱۶ ه.ق) چند بیتی (شاید در حدود همان شش بیت ذکر شده در چهارمقاله) در شکایت از بی‌توجهی سلطان سروده و بر حاشیه یا پایان دست‌نویس شخصی خود از شاهنامه افزوده است.

هجونامه در طول تاریخ ادبی و اجتماعی ایران محلی برای بروز علایق فردوسی‌دوستی ایرانیان بوده و آنها (خوانندگان و کاتبان باذوق شاهنامه) با سرودن و الحاق ابیاتی بر آن به زعم خویش به حمایت از فردوسی برخاسته و بیزاریشان را از محمود غزنوی نشان داده‌اند. در متن‌های گسترش یافته هجونامه - که گفتیم تا صد و شصت بیت نیز رسیده - بعضی ابیات از شاهنامه وارد شده و برخی دیگر نظم افراد مختلف و ناشناس است که در میان آنها هم ابیات زیبا و استوار هست و هم بیت‌های سست. مهم‌ترین موضوعاتی که در این هجونامه بلند از زبان فردوسی مورد توجه و اشاره افزاینده ابیات آن بوده چنین است: فراخواندن محمود به ترس از خدا و دادگری؛ بدکیش خواننده شدن فردوسی از سوی محمود به دلیل مهر امام علی (ع)؛ دفاع فردوسی از تشیع خود؛ تهدید کردن محمود فردوسی را به افکندن در زیر پای پیل و بیم نداشتن فردوسی از آن؛ بی‌اعتباری محمود در برابر عظمت عشق به پیامبر اسلام (ص) و حضرت علی (ع)؛ نظم کردن شاهنامه به نام نبی (ص) و علی (ع) نه

1. c.f.: Khaleghi Motlagh, 1999, p. 523.

۲. برای نمونه، ر.ک.: دبیرسیاقی، ۱۳۸۳، صص ۳۲۸ و ۳۲۹؛ شیرانی، ۱۳۷۴، صص ۱۰۱-۱۰۶؛

ماسه، ۱۳۷۵، صص ۱۰۵ و ۱۰۶ و Shapur Shahbazi, 1991, pp. 97-103.

۳. از جمله، ر.ک.: تقی‌زاده، ۱۳۶۲، صص ۱۱۴ و ۱۱۵؛ خالقی مطلق، ۱۳۸۵، صص ۱۳ و ۱۴؛ ریاحی،

۱۳۷۵، صص ۱۴۲-۱۴۴؛ صفا، ۱۳۶۳، صص ۱۹۰ و ۱۹۱؛ نولدکه، ۱۳۶۹، صص ۶۳-۶۶.

محمود غزنوی؛ بدگویی حاسدان از شعر فردوسی و تأثیرپذیری محمود از سخن چینی آنها؛ ناامیدی و بی‌بهرگی فردوسی از رنج سی ساله؛ محتوای پهلوانی شاهنامه و نام برخی پهلوانان و شاهان آن؛ اهمیت شاهنامه و جاودانگی آن؛ سفلی و بی‌دانشی محمود؛ فرومایگی نژاد محمود و پرستارزاده بودن وی؛ خست محمود و دادن پاداشی اندک‌مایه به فردوسی؛ امیدواری فردوسی به جهان دیگر و برخورداری از شفاعت پیامبر (ص) و امام علی (ع).

یوسف و زلیخای منسوب به فردوسی

نخستین بار در *ظفرنامه* شرف‌الدین علی یزدی (تألیف: ۸۲۸ ه. ق) پس از اشاره به پیروزی تیمور با دویست و چهل و سه مرد بر دوازده هزار نفر می‌خوانیم «این حکایتی است واقعی که صحتش به تواتر پیوسته و در مجلس تحریر بعضی از آن مردم که به رأی‌العین این احوال مشاهده کرده‌اند بی‌مداهنه تقریر می‌کنند نه از قبیل لاف و گراف که فردوسی در *شاهنامه* برای سخنوری و فصاحت گسترگی بر بعضی مردم بسته و در نظم قصه یوسف - علی نبینا و علیه الصلوة و السلام - خود معترف شده و انصاف داده ...»^۱.

از آنجا که در کهن‌ترین اشارات مربوط به فردوسی، قدیمی‌ترین زندگی‌نامه او در *چهارمقاله* و منابع بعد از آن (به‌ویژه مقدمه‌های *شاهنامه*) تا اوایل قرن نهم^۲، نامی از منظومه یوسف و زلیخا جزو آثار حکیم توس نیامده است، معلوم نیست شرف‌الدین علی یزدی برای نسبت دادن نظم قصه یوسف به فردوسی از کدام منبع استفاده کرده است؛ اما یک سال بعد از آن نیز در مقدمه *شاهنامه* بایسنقری با افزودن افسانه مجعول گریختن فردوسی به بغداد و سرودن یوسف و زلیخا و تقدیم آن به خلیفه عباسی تکرار شده است.^۳ شادروان دکتر ریاحی حدس زده‌اند که نویسنده مقدمه *شاهنامه* بایسنقری هم شرف‌الدین علی یزدی است که افسانه خود را دوباره

۱. یزدی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۳۴۰.

۲. برای دیدن غالب این گزارشها و اشارات، ر.ک.: ریاحی، ۱۳۷۲، صص ۱۸۷-۳۴۴.

۳. ر.ک.: همان، صص ۴۱۱-۴۱۳.

با شاخ و برگ بیشتر و بر ساختن مقدمات داستانی بازگفته است.^۱ پس از مقدمه بایسنقری، به تدریج در تذکره‌ها و منابع ادبی قرن نهم و بعد از آن، منظومه یوسف و زلیخا از آثار فردوسی انگاشته شده و حتی در برخی از تحقیقات معاصران هم راه یافته است و گاهی هنوز هم نقل می‌شود.

به استناد سه دلیل استوار و مهم به قطعیت می‌توان گفت که منظومه یوسف و زلیخا سروده فردوسی نیست: نخست اینکه در مآخذ کهن و حتی افسانه‌آمیز مربوط به فردوسی و شاهنامه تا سال ۸۲۸ ه.ق هیچ نامی از این اثر نیست و یک‌باره در *ظفرنامه* و مقدمه شاهنامه بایسنقری به فردوسی نسبت داده شده است. از این روی باید پرسید اگر این منظومه واقعاً از فردوسی بوده چرا تا چهارصد سال پس از درگذشت وی در جایی از آن یاد نشده و ناگهان پس از چهار قرن به او منسوب شده است؟ دوم اینکه، ویژگیهای سبکی یوسف و زلیخا با شاهنامه متفاوت و کیفیت نظم آن بسیار نازل‌تر از شاهنامه است؛^۲ و این پذیرفتنی نیست که دو اثر یک شاعر در قالب و بحری واحد این اندازه با یکدیگر اختلاف داشته باشد؛ سوم اینکه همه نسخه‌های خطی یوسف و زلیخا متأخر و از قرن یازدهم و پس از آن است،^۳ در صورتی که اگر این منظومه سروده فردوسی بود حداقل باید دست‌نویسهایی از آن به قدمت نسخ شاهنامه (یعنی از سده‌های هفتم و هشتم) به دست می‌آمد که در آنها به نام فردوسی نیز به عنوان ناظم متن تصریح می‌شد.

منظومه‌ای که به نادرست به فردوسی نسبت داده شده در اصل سروده شاعری با تخلص شمسی است که آن را در سال ۴۷۶ ه.ق برای شمس‌الدوله طغانشاه، پسر آلپ ارسلان، به نظم کشیده است.^۴ با تحقیقات پژوهندگان چون مرحومان استاد عبدالعظیم قریب، استاد مینوی، استاد محیط طباطبایی، دکتر خیام‌پور، حافظ

۱. ر.ک.: ریاحی، ۱۳۷۵، صص ۱۴۶-۱۵۲؛ همو، ۱۳۷۹، صص ۲۲۵-۲۳۳.

۲. برای بررسی تفاوت‌های سبکی یوسف و زلیخا با شاهنامه، ر.ک.: شیرانی، ۱۳۷۴ ج، صص ۲۲۲-۳۰۳.

۳. ظاهراً قدیم‌ترین نسخه این منظومه که در آن انتساب به فردوسی تصریح شده، کتابت سال ۱۰۲۵ ه.ق و در موزه بریتانیاست. ر.ک.: یوسف و زلیخا، ۱۳۶۹، صص ۲۳ و ۲۵.

۴. برای آگاهی بیشتر، ر.ک.: مینوی، ۱۳۷۲، صص ۹۵-۱۲۵.

محمودخان شیرانی و دکتر ریاحی و نیز توجه به سه دلیل تاریخی، ادبی و نسخه‌شناختی مذکور دیگر هیچ تردیدی در مجعول بودن انتساب یوسف و زلیخا به فردوسی وجود ندارد.

اشعار غیرشاهنامه‌ای فردوسی

منظور از «اشعار غیر شاهنامه‌ای» ابیاتی است که در قالبهایی غیر از مثنوی یا در قالب مثنوی غیر بحر متقارب در مآخذ گوناگون به نام فردوسی نقل شده؛ کهن‌ترین منبعی که چنین شعری را آورده مقدمه شاهنامه نسخه فلورانس (مورخ ۶۱۴ ه.ق) است که رباعی زیر را در وصف خط رخسار ایاز، غلام محبوب محمود، سروده ارتجالی فردوسی در دربار سلطان دانسته است:

مست است بتا چشم تو و تیر به دست بس کس که ز تیر چشم مست تو بخست
گر پوشد عارضت زره عذرش هست کز تیر بترسد همه کس خاصه ز مست^۱

اما این رباعی با تفاوتی اندک در ضبط، در دیوان سنایی دیده می‌شود.^۲

عوفی چهار سال بعد (۶۱۸ ه.ق) نوشته است «از وی [فردوسی] بدون شاهنامه شعر کم روایت کرده‌اند و در قصیده می‌گوید در مدح سلطان ... محمود ...:»
دو چیز بر تویی خطر بینم کان را خطر است نزد هر مهتر
دینار چو بر نهی به سر بر تاج در معرکه جان چو بر نهی مغفر
و همو گفته است:

بسی رنج دیدم بسی گفته خواندم ز گفتار تازی و از پهلوانی
به چندین هنر شصت و دو سال بودم چه توشه برم ز آشکار و نهانی
به جز حسرت و جز وبال گناهان ندارم کنون از جوانی نشانی
به یاد جوانی کنون مویه دارم بر آن بیت بوطاهر خسروانی
«جوانی من از کودکی یاد دارم دریغا جوانی دریغا جوانی»^۳

۱. ر.ک.: فردوسی، ۱۳۶۹، برگ ۱ ب.

۲. ر.ک.: سنایی، ۱۳۸۸، ص ۱۱۱۷.

۳. عوفی، ۱۳۶۱، ص ۵۲۰.

چنان که ملاحظه می‌شود در نمونه نخست عوفی با اینکه لفظ «قصیده» را به کار برده فقط دو بیت نقل کرده است که نشان می‌دهد یا متن کامل چنین قصیده‌ای به نام فردوسی در زمان او موجود نبوده و یا خود وی ترجیح داده است به جای متن کامل یا مطلع و ابیات آغازین آن تنها دو بیت از شعر انتخاب و ذکر کند. بعضی بیت‌های قطعه دیگری هم که او از فردوسی آورده در برخی منابع به شعرای دیگر نسبت داده شده^۱ و این موجب تردید در صحت انتساب آن به حکیم توس می‌شود.

در کتابخانه مجلس جنگ اشعاری به شماره ۱۴۰۱۷ و تاریخ کتابت سال ۶۹۵ ه. ق هست که دو قطعه به نام فردوسی آورده و به شرط درستی و اصالت تاریخ استنساخ آن در پایان (ترقیمه/انجامه) نسخه یکی از مآخذ قدیمی نقل اشعار غیرشاهنامه‌ای فردوسی است. نخست این دو بیت:

اگر بد کنی کیفر خود ببری نه چشم زمانه به خواب اندر است
بر ایوانها نقش بیژن هنوز به زندان افراسیاب اندر است^۲
و دیگر قطعه زیر که در بعضی منابع، بیت چهارم آن به نام عنصری و دو بیت پایانی‌اش از زبان فردوسی تضمین شده است:^۳

حکیم گفت مر آن را که بخت والا نیست به هیچ گونه مر او را زمانه جویا نیست
برو مجاور دریا نشین مگر روزی به دست افتد درّی کجاش همتا نیست
خجسته در گه محمود غزنوی دریاست چگونه دریا کان را کرانه پیدا نیست
شدم به دریا غوطه زدم ندیدم دُر گناه بخت من است این گناه دریا نیست
سی و پنج سال بعد از تاریخ نگارش جنگ مذکور، حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده (تألیف: ۷۳۰ ه. ق) ضمن اشاره به اینکه فردوسی جز از شاهنامه «اشعار خوب دارد اما مشهور نیست» این غزل را به نام او آورده است:

شبی در بورت گر بر آسودمی سر از فخر بر آسمان سودمی

۱. ر.ک.: مینوی، ۱۳۷۲، صص ۸۸ و ۸۹.

۲. ر.ک.: جنگ اشعار (شماره ۱۴۰۱۷)، کتابخانه مجلس، برگ ۳ ب.

۳. ر.ک.: بشری، ۱۳۸۷، صص ۴۸-۶۱؛ ریاحی، ۱۳۷۲، صص ۳۰۵-۳۰۸.

قلم در کف تیر بشکستی کلاه از سر مهر بر بودمی
 به قدر از نهم چرخ بگذشتی به پی فرق کیوان بفرسودمی
 جمال تو گر زان که من دارمی جفاکار بی مهر کی بودمی
 به بیچارگان رحمت آوردمی به درماندگان بر بیخشودمی^۱
 در بیاض تاج الدین احمد وزیر (تدوین ۷۸۲ ه. ق در شیراز) این قطعه از
 فردوسی نقل شده است:

اگر به دانش اندر زمانه لقمان وار سرای پرده حکمت بر آسمان زده‌ای
 و گر ز کتب فلاطون و ارسطاطاليس هر آنچه گفته و بشنیده پاک بسته‌ای
 و گر به نوک عداوت دو دیده اعدا به نصرتی (کذا)^۲ که بود ایزدی بیازده‌ای
 و گر سپهد سیصد هزار شهر شوی و گر برهن سیصد هزار بتکده‌ای
 به پیش نیش اجل همه ندارد سود همی بیاید رفتن چنان که آمده‌ای^۳
 از منابع قرن نهم به بعد بر نوع و تعداد اشعار غیر شاهنامه‌ای منسوب به فردوسی
 افزوده شده^۴ و مثلاً در جنگ اشعاری مورخ ۸۴۹ ه. ق قصیده‌ای پنجاه بیتی با
 محتوای دینی-مذهبی (شیعی) به او نسبت داده شده است.^۵

محققانی مانند هرمان اته، مرحوم استاد مینوی و دکتر مدبری بخشی از
 این گونه ابیات و اشعار را از مأخذ مختلف گرد آورده‌اند که علاقه‌مندان می‌توانند
 برای دیدن آنها به منابع مربوط مراجعه کنند^۶ اما غیر از این اشعار با جستجو در متون
 دیگر خصوصاً جُنکهای خطی، تذکره‌ها، و فرهنگها بیتهای دیگری نیز به نام

۱. ر.ک.: مستوفی، ۱۳۶۴، ص ۷۴۳.

۲. صورت درست: نصرتی.

۳. ر.ک.: ذاکر الحسینی، ۱۳۸۲، ص ۱۴۵؛ «سفینه شاعران قدیم»، ۱۳۹۱، صص ۳۴۱ و ۳۴۲.

۴. برای نمونه‌ای از این منابع و ملاحظه رباعی، غزل، قطعه و قصاید منسوب به فردوسی، ر.ک.:
 اوحدی دقافی بلیانی، ۱۳۸۸، ج ۵، صص ۲۸۱۳-۲۸۱۷.

۵. ر.ک.: محلاتی، ۱۳۹۰، صص ۵۵-۶۰.

۶. به ترتیب، ر.ک.: اته، ۱۳۱۳، صص ۶۱۵-۶۱۸؛ مینوی، ۱۳۷۲، صص ۸۷-۹۳؛ مدبری، ۱۳۷۰،
 صص ۴۰۰-۴۰۲.

فردوسی یافته می‌شود.^۱

با توجه به اینکه در چهارمقاله سخنی از آثار و سروده‌های فردوسی غیر از شاهنامه نیست و ظاهراً اولین بار در مقدمه شاهنامه فلورانس (سال ۶۱۴ ه.ق) و لب‌الب‌اللباب عوفی (سال ۶۱۸ ه.ق) اشعاری به نام فردوسی آمده است می‌توان حدس زد که شاید پیشینه انتساب این گونه ابیات به فردوسی به اوایل قرن هفتم یا نهایتاً اواخر سده ششم برمی‌گردد. درباره اینکه آیا فردوسی جز شاهنامه در قالبهای غزل و قطعه و قصیده و رباعی هم شعر سروده است یا نه، و کدام‌یک از اشعار منسوب به وی در منابع گوناگون به راستی از اوست، نظر نگارنده این است که چون فردوسی پیش از آغاز نظم رسمی و مرتب شاهنامه تجربه‌های شعری - دست کم در حوزه داستانهای ملی و پهلوانی - داشته است با قید احتمال و احتیاط می‌توان موضوع شعرسرایی او در قالب یا قالبهای دیگر (جز مثنوی) و مضامین غیرحماسی را پذیرفت اما تشخیص و تعیین دقیق اینکه کدام‌یک از اشعار منسوب به فردوسی در مآخذ پیش از قرن نهم واقعاً از خود اوست بسیار دشوار است؛ با این حال استاریکف غزل «شبی در برت گر برآسودمی» را احتمالاً سروده فردوسی معرفی کرده^۲ و دکتر خالقی مطلق نیز غیر از آن غزل، احتمال اصالت این اشعار را هم «بسیار زیاد» دانسته‌اند:

۱. قطعه:

فلک گربه زیر نقاب اندر است و گرزیر پر عقاب اندر است
مپندار کواز پی کار تو به بند خطا و صواب اندر است
اگر بدکنی کيفرش خود بری نه چشم زمانه به خواب اندر است
بر ایوانها نام بیژن هنوز به زندان افراسیاب اندر است

۲. قطعه: حکیم گفت مر آن (کسی) را که بخت والا نیست...

۳. رباعی:

دوش از سر لطف و بنده پروردن خویش بنمود طریق مردمی کردن خویش

۱. پژوهشگر جوان و نکته‌یاب آقای پژمان فیروزبخش بسیاری از این شعرهای غیرشاهنامه‌ای را

یافته و تدوین کرده‌اند که به زودی در قالب کتابی منتشر خواهد شد.

۲. ر.ک.: استاریکف، ۱۳۴۶، صص ۲۰۲ و ۲۰۳.

جرم همه عفو کرد و دستم بگرفت خندان خندان فکند بر گردن خویش
۴. رباعی:

تا چند نهی بر دل خود غصه و درد تا جمع (گرد) کنی سیم سپید و زر زرد
زان پیش که گردد نفس گرم تو سرد با دوست بخور که دشمنت خواهد خورد^۱

بیتها و داستانهای الحاقی بر شاهنامه

شاهنامه یکی از پرخواننده‌ترین کتابهای تاریخ فرهنگی و اجتماعی ایران بوده و به همین دلیل متن آن همواره در معرض دخالتها و دخل و تصرفهای خوانندگان و نیز کاتبان دست‌نویسهای فراوان آن بوده است. کوشش برای رساندن تعداد بیتهای نسخ شاهنامه به شصت هزار بیت - که مورد اشاره خود فردوسی بوده^۲ - و این تلقی یا پسند عمومی مردم ایران که همه ابیات و داستانهای ملی-پهلوانی سروده شده در بحر متقارب از فردوسی است یا باید از او باشد دو سبب اصلی الحاق ابیات و داستانهایی بر شاهنامه بوده که یا عمدتاً اثر طبع کاتبان و خوانندگان خوش ذوق است و یا گاهی از منظومه‌های پهلوانی دیگر مانند گرشاسپ‌نامه و ... گرفته شده است. بنابر دو دلیل پیش گفته ناسخان یا خوانندگان شاهنامه هر جا که احساس می‌کردند داستان نیاز به بسط و تفصیل دارد و فردوسی با ایجاز از آن گذشته یا جای بیت یا بیتهایی درباره شخص یا صحنه خاصی خالی است روایات و ابیاتی از خود می‌سرودند؛ یا از منظومه‌های دیگر می‌گرفتند و بر نسخه مورد کتابت یا اختصاصی خویش می‌افزودند. از همین روی ترتیب، تعداد و ضبط بیتهای تقریباً همه نسخه‌های شاهنامه با یکدیگر متفاوت است و بعضاً دست‌نویسهای صد و چند هزار بیتی نیز از حماسه ملی ایران ساخته شده است.^۳

برخی از بیتهای افزوده در دست‌نویسها و چاپهای شاهنامه به لحاظ ادبی زیبا و به اصطلاح فردوسی‌وار است؛ زیرا عده‌ای از کاتبان این نسخ خود ناظمانی باذوق

۱. ر.ک.: خالقی مطلق، ۱۳۹۰ الف، صص ۱۵۱ و ۱۵۲.

۲. درباره شمار واقعی ابیات شاهنامه که شصت هزار بیت نیست در مقدمه کتاب شاهنامه (۲) بحث خواهد شد.

۳. در این باره، ر.ک.: خالقی مطلق، ۱۳۷۲ الف، صص ۱۶۷ و ۱۷۰.

بودند و می توانستند تک بیتها یا ابیاتی مشابه سخن فردوسی بسرایند. بعضی دیگر هم شاهنامه خوان بودند و ذهن و زبانشان چنان با سبک فردوسی مأنوس شده بود که از نظم بیتهای مشابه ناتوان نبودند. علاوه بر این، همچنان که گفتیم، بعضی ابیات و داستانهای آثاری نظیر *گرشاسپ نامه* و *بهمن نامه* نیز در نسخ *شاهنامه* وارد شده که سرایندگان (اسدی توسی و ایران شاه/شان بن ابی الخیر) ناظران توانایی بودند و کوشیده اند سخن خود را به سبک فردوسی نزدیک کنند. بر این اساس اگر موازین تصحیح علمی متن نادیده گرفته شود و فقط به اعتبار ارزش ادبی یا شهرت تداول داوری شود شاید شماری از این نوع ابیات الحاقی بی هیچ گمان سروده فردوسی دانسته شود ولی در تصحیح علمی - انتقادی *شاهنامه* - و هر متن دیگر - اصالت یا افزودگی بیتها و داستانها با ضوابط و روشهای این کار تعیین می شود نه معیار ذوقی و پسند ادبی یا معروفیت شعر یا نوشته به نام کسی.

برخی از داستانهای الحاقی که سروده فردوسی نیست ولی در چاپهای سنگی، سنتی و غیرانتقادی *شاهنامه* در متن اثر و به نام حکیم توس آمده عبارت است از: پیدایی آتش در زمان هوشنگ؛ کشتن رستم پیل سپید را و رفتن به دژ سپند و گشودن آنجا؛ پادشاهی *گرشاسپ*؛ رفتن رستم به کوه البرز و آوردن *کیقباد*؛ اسب گزینی *سهراب*؛ فرو رفتن پای رستم از زور بسیار در سنگ و خواستن او از یزدان کاستن این نیرو را؛ سوگواری تهمنه بر فرزندش *سهراب*؛ ساختن سیاوش کنگه دژ را در توران؛ ازدواج سیاوش با جریره دختر پیران؛ زادن فرود از جریره؛ به همسری گرفتن گیو، بانو *گشسپ* دختر رستم را و ...^۱

غیر از این روایات، برخی بیتها نیز از راه چاپهای غیر علمی *شاهنامه* یا طومارهای نقالی و اقوال شفاهی و عامیانه به نام فردوسی مشهور شده است که در اصل از او نیست. در اینجا بعضی از مهم ترین و معروف ترین این ابیات الحاقی آورده می شود تا دانشجویانی که در پی آشنایی علمی با فردوسی و *شاهنامه* هستند بدانند

۱. دانشجویان و علاقه مندانی که خواستار آگاهی از دیگر روایات افزوده بر *شاهنامه* هستند می توانند به تصحیح هشت جلدی دکتر جلال خالقی مطلق و دو همکارشان مراجعه و با ورق زدن هریک از مجلدات، داستانها و ابیات الحاقی را در زیرنویس صفحات ملاحظه کنند.

این بیتها سروده فردوسی نیست؛^۱ هر چند که شماری از آنها به دلیل تکرار و شهرت بسیار نزد بعضی از ادبا و مدرّسان و محققان شاهنامه هم از فردوسی پنداشته می‌شود:

- | | |
|--------------------------------|---------------------------------|
| ۱ جهان را بلندی و پستی تویی | ندانم چه‌ای هر چه هستی تویی |
| ۲ چنین گفت پیغمبر راستگوی | ز گهواره تا گور دانش بجوی |
| ۳ چو ایران نباشد تن من مباد | بر این بوم و بر زنده یک تن مباد |
| ۴ که رستم یلی بود در سیستان | منش کرده‌ام رستم داستان |
| ۵ بسی رنج بردم در این سال سی | عجم زنده کردم بدین پارسی |
| ۶ ز سم ستوران در آن پهن‌دشت | زمین شد شش و آسمان گشت هشت |
| ۷ به روز نبرد آن یل ارجمند | به شمشیر و خنجر به گرز و کمند |
| برید و درید و شکست و بیست | یلان را سر و سینه و پا و دست |
| ۸ ز شیر شتر خوردن و سوسمار | عرب را به جایی رسیده است کار |
| که ملک عجمشان کند آرزو | تفو بر تو ای چرخ گردان تفو |
| ۹ زن و ازدها هر دو در خاک به | جهان پاک از این هر دو ناپاک به |
| ۱۰ زنان را ستایی سگان را ستای | که یک سگ به از صد زن پارسای |
| ۱۱ قضا گفت گیر و قدر گفت ده | ملک گفت احسنت و مه گفت زه |
| ۱۲ پی مصلحت مجلس آراستند | نشستند و گفتند و برخاستند |
| ۱۳ تبرزین به خون یلان گشته غرق | چو تاج عروسان جنگی به فرق |
| ۱۴ دمی آب سرد از پی بدسگال | به از عمر هفتاد و هشتاد سال |
| ۱۵ سیاهی لشکر نیاید به کار | یکی مرد جنگی به از صد هزار |
| ۱۶ هنرها سراسر به گفتار نیست | دو صد گفت چون نیم کردار نیست |
| ۱۷ چنین است رسم سرای درشت | گهی پشت زین و گهی زین به پشت |
| ۱۸ قضا چون ز گردون فرو هشت پر | همه عاقلان کور گردند و کر |

۱. برای اشاراتی درباره دلایل الحاقی بودن بعضی از این بیتها، ر.ک.: آیدنلو، ۱۳۹۰ ب، صص ۱۹۷-۲۰۶.

آیا فردوسی شعوبی بود؟

برخی از محققان و عده بسیاری از دوستانان فردوسی، او را شعوبی^۱ به معنای عرب‌ستیز و حتی فراتر از آن مخالف دین اسلام دانسته‌اند؛ و در مقابل، بعضی از مخالفان و منتقدان حکیم توس نیز می‌کوشند وی را شعوبی در مفهوم نژادپرست (شوونیست) و ملی‌گرای بسیار افراطی (ناسیونالیست) تحقیرکننده اقوام غیرایرانی معرفی کنند. بر این اساس پرسشی که برای دانشجویان و علاقه‌مندان پیش می‌آید این است که آیا فردوسی شعوبی - در معانی مذکور - بود یا خیر؟

در شاهنامه بیت‌های زیبایی در ستایش ایران و ضرورت دفاع از هویت و حیثیت آن آمده است از جمله:

که ایران چو باغی است خرم بهار شکفته همیشه گل کامگار
(۲۷۵/۳۴۵/۸)

هنر نیز ز ایرانیان است و بس ندارند کمرگ ژیان را به کس
همه یک دلانند و یزدان‌شناس به نیکی ندارند از اختر سپاس
(۲۲۳۳/۵۸۵/۶ و ۲۲۳۴)

دریغ است ایران که ویران شود کنام پلنگان و شیران شود
(۱۹۵/۸۱/۲)

اما این وطن دوستی نه تنها هرگز باعث توهین به کشورها و مردمان دیگر نشده، بلکه بارها خصلت نیک و دلاوری دشمنان ایران مانند پیران و اغریث و حتی افراسیاب ستوده شده و یکی از شکوهمندترین ابیات حماسی شاهنامه - که شاید نظیر آن درباره رستم ایرانیان هم گفته نشده - درباره شاه دشمنان ایرانیان است:

۱. شعوبیه نهضتی اجتماعی و فکری بود که گروهی از ایرانیان با استناد به آیه سیزدهم سوره حجرات در برابر نژادگرایی اعراب در عصر خلفای بنی‌امیه و خواری‌داشتهای آنها نسبت به دیگر اقوام و ملل تابع حکومت آنها به وجود آوردند. هدف این جریان ابتدا القای تفکر برابری همه نژادها (تسویه) بود اما بعدها دچار افراط و ادعای برتری نژادی ایرانیان شد. برای آگاهی کامل درباره این نهضت، ر.ک.: ممتحن، حسینعلی؛ نهضت شعوبیه، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۸۵.

شود کوه آهن چو دریای آب اگر بشنود نام افراسیاب
(۳۶۸/۱۹۴/۴)

جالب تر اینکه میهن دوستی و لزوم دفاع از وطن در شاهنامه یک سویه و فقط ویژه ایرانیان و ایران نیست و افراسیاب نیز پس از ویرانی توران، لشکریانش را برای حفاظت از سرزمین و ناموس خویش و کین خواهی از ایرانیان برمی انگیزد.^۱

دلیل مهم دیگری که ادعای نژادپرستی (شوونیست و ناسیونالیست بودن فردوسی) را باطل می کند این است که او افزون بر نقد و نکوهش پادشاهان نابخرد ایران همچون جمشید، نوذر، کاووس و گشتاسپ، از زبان مخالفان و دشمنان ایران و بنابر مقتضیات داستانی به خوارداشت ایرانیان نیز پرداخته است. برای نمونه مهراب پس از اینکه از دل دادن دخترش رودابه بر زال، پهلوان ایرانی، آگاه می شود در بیتی با مفهوم تحقیرآمیز بسیار تند ایرانیان را فروتر از «سگ» می خواند که مشابه آن درباره هیچ یک از دشمنان مهاجم به ایران حتی اعراب در پایان شاهنامه گفته نشده است:

گر از دشت قحطان سگ مارگیر شود مُغ بیايدش کشتن به تیر
(۸۳۶/۲۲۰/۱)^۲

یا گلباد، دلاور تورانی، پیش پیران لاف می زند و ایرانیان را با خاک یکسان می شمرد:

چه ایرانیان پیش ما در چه خاک ز کیخسرو و توس و رستم چه باک؟
(۱۰۳۴/۱۹۸/۳)

سَنگَلِ هندی هم ایرانیان را بی وفا و وارونه کار می داند:

دل پارسی با وفا کی بود؟ چو آری کند رای او نی بود
(۲۲۳۹/۵۹۳/۶)

۱. ر.ک.: فردوسی، ۱۳۸۶ الف، ۴۱۲/۲-۴۲۹-۴۳۴.

۲. مهراب می گوید حتی اگر سگی از سرزمین اعراب (دشت قحطان) ایرانی (مُغ) شود (به ایرانیان بگراید) باید آن سگ را کشت (چه رسد به اینکه دختر زیاروی من (رودابه) عاشق یک ایرانی شده باشد).

با اینکه شاهنامه حماسه ملی ایرانیان است همه نبردها و رفتارهای لشکر ایران همواره راست و درست و دادگرانه و به دور از خشونت و تجاوز و غارت توصیف نشده و فردوسی، بی تعصب و جانبداری، از قتل و یغماگری سپاهیان ایران در بعضی نبردها (از جمله رستم در توران به کین سیاوش و انوشیروان در پیکار با گیل و دیلم) یاد کرده است.^۱

اگر فردوسی، شعوبی در معنای نژادپرست و ملی‌گرای افراطی بود نه نیک‌خویی و دلاوری دشمنان ایران را می‌ستود، نه بنا بر روند و شرایط داستان ایرانیان را از زبان و دیدگاه دشمنان آنها خوار می‌کرد، و نه رفتار ناشایست و بیدادگرانه را به سپاه ایران نسبت می‌داد؛ اما می‌بینیم که همه اینها در شاهنامه هست و فردوسی هرگز سیمایی آرمانی، منزّه و قدسی از ایرانیان و برعکس تصویری کاملاً اهریمنی و فرودستانه از همه مخالفان و دشمنان و مهاجمان به دست نداده است.

درباره دیدگاه فردوسی نسبت به دین و شعوبی‌گری او در مفهوم اسلام‌ستیزی - که پندار بعضی شاهنامه‌دوستان احساسی است - باید گفت که حکیم توس در دیباچه شاهنامه آشکارا به مسلمانی و تشیع خویش اشاره کرده و به لحاظ منطقی و عقلانی وطن‌دوستی او و نظم داستانهای ملی ایران پیش از اسلام هیچ تضاد و تناقضی با معتقدات و علایق دینی و مذهبی وی ندارد. در کنار این، اسامی اسلامی و عربی فردوسی، پدر و احتمالاً پسرش شاهد دیگری بر اعتدال اندیشه و شخصیت او و خاندانش در تلفیق خردمندانه مسلمانی با ایران‌دوستی است. نکته اخیر زمانی مهم خواهد بود که بدانیم در آن عصر بیشتر ایرانیان وابسته به نهضت شعوبیه یا متأثر از آن، آگاهانه و به عمد به جای نامهای عربی، اسامی ایرانی برای خود و فرزندان‌شان برمی‌گزیدند.^۲

بر پایه آنچه گفته شد، و با توجه به سفارشهای فردوسی به میانه‌گزینی (اعتدال) در شاهنامه،^۳ پذیرفته نیست که او دارای تفکر شعوبی - در معانی مورد

۱. به ترتیب، ر.ک.: فردوسی، ۱۳۸۶ الف، ۲/۴۰۹-۳۸۷/۳۸۹؛ ۷/۱۱۹-۴۱۰/۴۱۲.

۲. در این باره، ر.ک.: اشپولر، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۴۰۴.

۳. مانند: میانه‌گزینی بمانی به جای خردمند خواندند پاکیزه رای (۴۶۹/۲۲۶/۶) ستوده کسی کو میانه‌گزید تن خویش را آفرین گسترید (۱۹/۳۵۰/۶)

اشاره - باشد که به هر حال از مصادیق عدول از اعتدال مورد تأکید خود وی است و به رغم اینکه از شاهنامه در طول تاریخ در جهت اندیشه‌های ملی‌گرایانه افراطی استفاده‌ها یا حتی سوءاستفاده‌های بسیاری شده، فردوسی را باید یک خردمندِ مسلمانِ ملی‌گرای معتدل دانست.

نگاهی به کارنامه فردوسی‌شناسی / شاهنامه‌پژوهی

تحقیق درباره شاهنامه با مستشرقان آغاز شده و ظاهراً دوبرو فرانسوی نخستین اروپایی است که زندگی‌نامه فردوسی را نوشته است.^۱ با رونق‌یابی مطالعات ایرانی نیز محققانی چون ژول مول، هرمان اته، تئودور نولدکه، آرتور کریستن‌سن، فریتس ولف، هانری ماسه، استاریکف، برتلس، کورت هاینریش هانزن و ... مقالات و کتابهای متعددی درباره فردوسی و شاهنامه نوشته‌اند که بعضی از آنها جزو کارهای ماندگار و معتبر این حوزه است.

در ایران، توجه رسمی و علمی به فردوسی و شاهنامه با برگزاری کنگره هزاره فردوسی در مهرماه ۱۳۱۳ ه.ش شروع شد و غیر از مرحوم استاد سید حسن تقی‌زاده، تقریباً همه استادان و محققان ایرانی از این زمان به بعد بحث و بررسی علمی و به اصطلاح غیرتذکره‌ای را درباره حماسه ملی ایران آغاز کرده‌اند. از پیشگامان شاهنامه‌پژوهی ایران جز استاد تقی‌زاده می‌توان از زنده‌یادان علامه محمد قزوینی، استاد محمدعلی فروغی، استاد ملک‌الشعرا بهار، استاد عباس اقبال آشتیانی، استاد سعید نفیسی، استاد عبدالعظیم قریب، استاد سید محمد محیط طباطبایی، استاد بدیع‌الزمان فروزانفر، دکتر صادق رضازاده شفق و دکتر ذبیح‌الله صفا نام برد.^۲

حاصل‌ی بیش از دو قرن تحقیق ایران‌شناسان و هفتاد و نه سال کوشش ایرانیان، حدود شش هزار کتاب و مقاله در موضوعات گوناگون فردوسی‌شناسی است. در

۱. ر.ک.: گیزر، ۱۳۷۳، صص ۹۷ و ۹۸.

۲. درباره متقدمان شاهنامه‌شناسی در ایران، ر.ک.: افشار، ۱۳۹۰، صص ۲۸ و ۲۹.

ارزیابی روند و چگونگی این پژوهشها باید گفت با اینکه فضل تقدّم، و حتی در بعضی زمینه‌ها تقدّم فضل، از آن خاورشناسان اروپایی است خوشبختانه امروز مرجعیت علمی این دانش تخصصی در سطح جهان به دست شاهنامه‌شناسان ایرانی است. در پایان کتاب برای آشنایی و در صورت نیاز، مراجعه و استفاده دانشجویان و علاقه‌مندان نام بعضی از مهم‌ترین کتابهای مربوط به فردوسی و شاهنامه آورده شده است.

برای آگاهی دانشجویان گرامی باید به تأکید خاطر نشان کرد که درباره برخی شخصیتها و داستانهای شاهنامه، مدخلهای عالمانه‌ای در دانشنامه‌هایی مانند *ایرانیکا* (به انگلیسی)، *دایرةالمعارف بزرگ اسلامی*، *دانشنامه جهان اسلام*، *دانشنامه زبان و ادب فارسی فرهنگستان و دانشنامه فرهنگ مردم ایران* به قلم متخصصان فن تألیف شده است که نباید از مطالعه آنها غفلت ورزید.

کدام شاهنامه را بخوانیم؟

کتابت شاهنامه یا بخشها/داستانهایی از آن احتمالاً از زمان خود فردوسی آغاز شده و تا سده سیزدهم هجری ادامه یافته است. به همین دلیل شاید بیش از هزار نسخه خطی از آن در کتابخانه‌های عمومی و شخصی جهان وجود دارد^۱ که کهن‌ترین آنها تا امروز دست‌نویس موزه فلورانس ایتالیا با تاریخ استنساخ ۶۱۴ ه.ق است^۲ که ناقص (دربردارنده حدود نیمی از شاهنامه) است؛ و قدیمی‌ترین نسخه کامل، از آن کتابخانه بریتانیا (با تاریخ ۶۷۵ ه.ق) در لندن است. همان‌گونه که پیش‌تر نیز اشاره شد، کاتبان و خوانندگان شاهنامه در طول تاریخ به دلایل و شیوه‌های گوناگون (از جمله: افزودن ابیات و داستانها، حذف بیت/بیتها، تغییر و ساده‌گردانی واژه‌ها و ترکیبات، جابه‌جایی ترتیب ابیات و...) در دست‌نویسهای فراوان آن دست برده‌اند. ظاهراً نخستین بار حمدالله مستوفی در قرن هشتم ضمن

۱. برای آشنایی با بعضی از این نسخه‌ها، ر.ک.: افشار، ۱۳۹۰، صص ۲۵۵-۲۷۴.

۲. درباره این نسخه، ر.ک.: خطیبی، ۱۳۸۵، صص ۶۹-۹۵.

اشاره به آشفتگی نسخ شاهنامه، خود کوشیده است پس از شش سال زحمت (احتمالاً از ۷۱۴-۷۲۰ ه.ق) متنی به اصطلاح ویراسته از آن عرضه کند.^۱

پس از حدود هزار سال کتابت شاهنامه و تلاش مستوفی در قرن هشتم برای رسیدن به نسخه‌ای بسامان از آن، در دوره معاصر نخستین چاپ رسمی حماسه ملی ایران به همت ماتیو لمسدن (لامسدن) انگلیسی بود که در سال ۱۸۱۱ م و با حروف سربی در کلکته منتشر شد؛ منتها چون این کار فقط شامل یک جلد و ناقص بود، شاهنامه چهار جلدی ترنر ماکان (مکن) انگلیسی که در سال ۱۸۲۹ م چاپ شد اولین طبع کامل متن اثر فردوسی محسوب می‌شود.

بعد از این دو چاپ، کار تصحیح و انتشار متن شاهنامه مورد توجه محققان اروپایی و سپس ایرانی قرار گرفت که هنوز هم ادامه دارد و از میان آنها می‌توان این چاپها را - البته با در نظر داشتن تفاوت‌های علمی و اعتبار ضابطهای آنها - نام برد: کوشش چند ده ساله ژول مول در سالهای ۱۸۳۷-۱۸۷۸ م در فرانسه که در زمان خود تحوّل بسیار مهمی در متن‌شناسی شاهنامه بود؛ چاپهای سنگی متعدد شاهنامه در ایران و هند در برهه چهار ساله تصحیح و انتشار کار ژول مول؛ چاپ ناقص فوللرس / وولرس (۱۸۷۷-۱۸۸۴ م)؛ شاهنامه چاپ مرحوم محمد رضانی در سال ۱۳۱۲ ه.ش که اولین طبع این کتاب در ایران با حروف سربی است؛ شاهنامه کتابفروشی بروخیم تهران (۱۳۱۳-۱۳۱۵ ه.ش)؛ چاپ دکتر دبیرسیاقتی (سال ۱۳۳۵ ه.ش، تجدید چاپ با تغییرات در سال ۱۳۸۶ ه.ش)؛ شاهنامه معروف به چاپ مسکو که در سالهای ۱۹۶۰-۱۹۷۱ م در نه جلد منتشر شد و یکی از کارهای ارزشمند در تصحیح حماسه ملی ایران و اعتبار نسبی آن هنوز محفوظ است؛ داستانه‌های رستم و سهراب (تصحیح استاد مجتبی مینوی، سال ۱۳۵۲ ه.ش)، فرود (تصحیح استاد محمد روشن، سال ۱۳۵۴ ه.ش)، سیاوش (تصحیح استاد مینوی، چاپ ۱۳۶۳ ه.ش) و بیژن و منیژه (تصحیح استاد مهدی قریب، سال ۱۳۷۶ ه.ش) از کارهای بنیاد شاهنامه و پژوهشگران آن؛ ویرایش پنج جلدی آقایان مهدی قریب و محمدعلی بهبودی (سال ۱۳۷۳-۱۳۷۵ ه.ش)؛ شاهنامه به کوشش استادان محمد روشن و مهدی

۱. ر.ک.: مستوفی، ۱۳۸۰، صص پانزده و شانزده.

قریب (سال ۱۳۷۴ ه.ش)؛ چاپ حروفی نسخه فلورانس به کوشش مرحوم دکتر عزیزالله جوینی (از سال ۱۳۷۹ ه.ش به بعد)؛ شاهنامه به کوشش زنده‌یاد دکتر پرویز اتابکی (سال ۱۳۷۸ ه.ش)؛ نامه باستان با ویرایش و توضیحات دکتر میرجلال‌الدین کزازی در نه جلد (از سال ۱۳۷۹-۱۳۸۷ ه.ش)؛ ویرایش دوجلدی استاد مهدی قریب (سال ۱۳۸۶ ه.ش)؛ تصحیح و شرح خانم مهری بهفر (سال ۱۳۹۱ ه.ش) که تا هنگام نگارش این سطور سه دفتر آن منتشر شده است) و ویرایش نهایی چاپ مسکو به سرویراستاری استاد مهدی قریب در نه جلد (سال ۱۳۹۱ ه.ش).

در تاریخچه متن‌شناسی شاهنامه، نخستین تصحیح کامل چاپ شده آن در ایران و به همت مصححی ایرانی، کار دوازده ساله (۱۳۶۷-۱۳۷۹ ه.ش) مهندس مصطفی جیحونی است که در سال ۱۳۷۹ از سوی انتشارات شاهنامه‌پژوهی در اصفهان در پنج جلد منتشر شده و با توجه به ضوابط و روشهای به کار رفته در آن و ضبطهای متن یکی از معتبرترین چاپهای شاهنامه است که متأسفانه چنان که سزاوار آن است معرفی نشده و مورد توجه و مراجعه قرار نگرفته است.

علمی‌ترین تصحیح شاهنامه نیز حاصل تقریباً پنجاه سال کوشش دکتر خالقی مطلق و دو همکار ایشان (دکتر محمود امیدسالار در دفتر ششم و دکتر ابوالفضل خطیبی در دفتر هفتم) است. این متن هشت جلدی نخست در سالهای ۱۳۶۶-۱۳۸۶ ه.ش در امریکا منتشر شد و سپس دوره کامل آن در ایران نیز تجدید چاپ گردید (تهران، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۶) که به چاپهای متعدد رسیده است. برخی از مهم‌ترین ویژگیهای این تصحیح عبارت است از: بررسی و ارزیابی نزدیک به پنجاه دست‌نویس شاهنامه و سپس برگزیدن پانزده نسخه معتبرتر از بین آنها برای مقابله؛ شمار بیشتر دست‌نویسهای مبنای کار؛ اساس قرار گرفتن کهن‌ترین نسخه فعلاً به دست آمده شاهنامه (فلورانس ۶۱۴ ه.ق)؛ استفاده از اصول علمی فن تصحیح برای آماده کردن متن (از جمله: بررسی و گزینش انتقادی ضبطها و عدم پیروی کامل از ضبطهای نسخه اساس؛ به کار بستن قاعده برتری ضبط دشوارتر؛ اعمال تصحیح قیاسی و ...؛ استفاده درست از ترجمه عربی بنداری؛ بهره‌مندی منطقی و علمی از منابع جانبی و فرعی؛ به دست دادن کامل نسخه‌بدلها در زیرنویسهای هر صفحه؛ دقت در تشخیص

داستانهای اصیل و الحاقی و آوردن سخنان برافزوده در زیرنویسها و ...^۱ این چاپ - که یادداشتها و توضیحاتی در چهار بخش نیز دارد - بزرگ‌ترین و علمی‌ترین کار در حوزه تصحیح متن شاهنامه است و عدم ارجاع به آن در هر پژوهش مربوط به فردوسی و شاهنامه بی‌گمان از اعتبار علمی آن کتاب، مقاله یا رساله خواهد کاست.

شگفت‌انگیزترین ویرایش شاهنامه، مجموعه شش جلدی آقای فریدون جنیدی است که در سال ۱۳۸۷ ه.ش منتشر شده و در آن حدود سی و چهار هزار بیت الحاقی دانسته و شمار ابیات اصلی به شانزده هزار بیت کاسته شده است. در میان چاپهای شاهنامه از آغاز تا امروز این ویرایش را باید ذوقی‌ترین متن منتشر شده به شمار آورد که متأسفانه به رغم زحمات طولانی و علاقه‌مندانه ویراستار آن، به هیچ روی قابل استفاده و ارجاع نیست.

پیشنهاد نگارنده به دانشجویان و خوانندگان، مدرّسان و محققان شاهنامه این است که برای آشنایی با سخن نزدیک به اصل سروده فردوسی و افزودن بر ارزش و اعتبار علمی کار تدریس و تحقیق خویش حتماً از شاهنامه مصحح دکتر جلال خالقی مطلق و همکارانشان استفاده کنند و اگر به هر دلیل احیاناً به این تصحیح دسترسی نداشتند یا از آن بهره‌مند نشدند به چاپهای مهندس جیحونی یا ویرایش نهایی طبع مسکو مراجعه کنند. تصحیحات و چاپهای دیگر شاهنامه با وجود زحمات فراهم‌آوردگان آن و احترامی که برای آنها قایلیم به لحاظ علمی و متن‌شناسی در مراتب پایین‌تری از این سه تصحیح یاد شده قرار دارند.^۲

۱. برای آگاهی بیشتر درباره‌ی ویژگیهای شاهنامه دکتر خالقی مطلق، ر.ک.: خطیبی، ۱۳۸۷، صص ۳۳-۴۸.

۲. چون هنوز متن تصحیح و شرح خانم مه‌ری بهفر به طور کامل منتشر نشده است اثر پر زحمت ایشان بیرون از این موضوع است و درباره آن و جایگاهش در میان چاپهای شاهنامه باید پس از پایان چاپ همه دفترهای متن داوری کرد.

دیباچه / مقدمه شاهنامه

به نام خداوند جان و خرد
خداوند نام و خداوند جای
خداوند کیوان و گردان سپهر
ز نام و نشان و گمان برتر است
به بینندگان آفریننده را ۵
نه اندیشه یابد بدو نیز راه
سَخُن هرچه زین گوهران بگذرد
خرد گر سَخُن برگزیند همی
ستودن نداند کس او را چو هست
خرد را و جان را همی سنجد او ۱۰
بدین آلتِ رای و جان و زبان
به هستیش باید که خستو شوی
پرستنده باشی و جوینده راه
توانا بود هر که دانا بود
از این پرده برتر سَخُن گاه نیست ۱۵
خرد بهتر از هرچه ایزدت داد
کسی کو خرد را ندارد به پیش
خرد چشم جان است چون بنگری
کزین برتر اندیشه برنگذرد
خداوند روزی ده و رهنمای
فروزنده ماه و ناهید و مهر
نگارنده بر شده گوهر است
نینی، مرنجان دو بیننده را
که او برتر از نام و از جایگاه
نیابد بدو راه جان و خرد
همان را ستاید که بیند همی
میان بندگی را بیایدت بست
در اندیشه سخته کی گنجد او؟
ستود آفریننده را کی توان؟
ز گفتار بیکار یکسو شوی
به ژرفی به فرمانش کردن نگاه
ز دانش دل پیر برنا بود
ز هستی مر اندیشه را راه نیست
ستایش خرد را به از راه داد
دلش گردد از کرده خویش ریش
که بی چشم شادان جهان نسپری

نخست آفرینش خرد را شناس
 ۲۰ سه پاس تو چشم است و گوش و زبان
 از آغاز باید که دانی درست
 که یزدان ز ناچیز چیز آفرید
 وُزو مایهٔ گوهر آمد چهار
 چو این چار گوهر به جای آمدند
 ۲۵ گهرها یک اندر دگر ساختند
 پدید آمد این گنبد تیزرو
 اَبَر ده و دو، هفت شد کدخدای
 چو دریا و چون دشت و چون کوه و راغ
 گیارُست با چند گونه درخت
 ۳۰ از آن پس چو جنبنده آمد پدید
 کزین بگذری مردم آمد پدید
 ز راه خرد بنگری اندکی
 مگر مردمی خیره خوانی همی
 تو را از دو گیتی برآورده‌اند
 ۳۵ نخستینت فکرت پسینت شمار
 تو را دانش دین رهاند درست
 دلت گر نخواهی که باشد نژند
 بُوی در دو گیتی ز بد رستگار
 به گفتار پیغمبرت راه جوی
 ۴۰ چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی
 که من شارستانم علیم در است
 گواهی دهم کاین سَخُن راز اوست
 حکیم این جهان را چو دریا نهاد
 نگهبان جان است و آن سه پاس
 کزین سه بُود نیک و بد بی گمان
 سر مایهٔ گوهران از نخست
 بدان تا توانایی آمد پدید
 بر آورده بی رنج و بی روزگار
 ز بهر سپنجی سرای آمدند
 دگر گونه گردن برافراختند
 شگفتی نمایندهٔ نوبه نو
 گرفتد هریک سزاوار جای
 زمین شد به کردار روشن چراغ
 به زیر اندر آمد سرانشان ز بخت
 همه رُستنی زیر خویش آورید
 شد این بندها را سراسر کلید
 که معنی مردم چه باشد یکی
 جز این را نشانی ندانی همی
 به چندین میانجی پیروده‌اند
 تو مر خویشتن را به بازی مدار
 در رستگاری بیایدت جست
 همان تا نگردي تن مستمند
 نکو کار گردی بر کردگار
 دل از تیرگیها بدین آب شوی
 خداوند امر و خداوند نهی
 درست این سَخُن گفت پیغمبر است
 تو گویی دو گوشم بر آواز اوست
 برانگیخته موج از او تندباد

چو هفتاد کشتی بر او ساخته
 یکی پهن کشتی به سان عروس ۴۵
 محمد بدو اندرون با علی
 اگر چشم داری به دیگر سرای
 گرت زین بد آید گناه من است
 بر این زادم و هم بر این بگذرم
 ۵۰ سَخُن هر چه گویم همه گفته‌اند
 اگر بر درخت برومند جای
 توانم مگر پایگه ساختن
 از این نامورنامه شهریار
 تو این را دروغ و فسانه مدان
 از او هر چه اندر خورد با خرد ۵۵
 یکی نامه بود از گه باستان
 پراکنده در دست هر موبدی
 یکی پهلوان بود دهقان‌نژاد
 ز هر کشوری موبدی سالخورد
 ۶۰ چُنین یادگاری شد اندر جهان
 چُن از دفتر این داستانها بسی
 جوانی پیامد گشاده‌زبان
 به شعر آرم این نامه را گفت من
 یکایک از او بخت برگشته شد
 ۶۵ دل روشن من چو بگذشت از اوی
 که این نامه را دست پیش آورم
 پیرسیدم از هر کسی بی شمار
 همه بادبانها برافراخته
 بیاراسته همچو چشم خروس
 همان اهل بیت نبی و وصی
 به نزد نبی و وصی گیر جای
 چنین است و این دین و راه من است
 چنان دان که خاک پی حیدرم
 بر باغِ دانش همه رفته‌اند
 نیابم که از بر شدن نیست پای
 بر شاخ آن سرو سایه‌فگن
 بمانم به گیتی یکی یادگار
 به یکسان روشنِ زمانه مدان
 دگر بر ره رمز معنی برد
 فراوان بدو اندرون داستان
 از او بهره‌ای نزد هر بخردی
 دلیر و بزرگ و خردمند و راد
 بیاورد کاین نامه را گرد کرد
 بر او آفرین از کهان و مهان
 همی خواند خواننده بر هر کسی
 سَخُن گفتنی خوب و طبعی روان
 از او شادمان شد دل انجمن
 به دست یکی بنده برگشته شد
 سوی تخت شاه جهان کرد روی
 به پیوند گفتار خویش آورم
 بترسیدم از گردش روزگار

مگر خود درنگم نباشد بسی
 و دیگر که گنجم وفادار نیست
 ۷۰ به شهرم یکی مهربان دوست بود
 مرا گفت خوب آمد این رای تو
 نبشته من این دفتر پهلوی
 گشاده زبان و جوانیت هست
 شو این نامه خسروان بازگوی
 ۷۵ بدین نامه چون دست بردم فراز
 جوان بود و از گوهر پهلوان
 همی داشتم چون یکی تازه سیب
 به کیوان رسیدم ز خاک نژند
 به چشمش همان خاک و هم سیم و زر
 ۸۰ چو آن نامور کم شد از انجمن
 نه ز زنده بینم نه مرده نشان
 مرا گفت کاین نامه شهریار
 بدین نامه من دست بردم فراز
 جهاندار محمود شاه بزرگ
 ۸۵ جهان بی سر و تاج خسرو مباد
 همیشه تن آباد با تاج و تخت
 کنون بازگردم به آغاز کار
 بیاید سپردن به دیگر کسی
 همین رنج را کس خریدار نیست
 که با من تو گفتی ز هم پوست بود
 به نیکی خرامد همی پای تو
 به پیش تو آرم نگر نغوی
 سخن گفتن پهلوانیت هست
 بدین جوی نزد مهان آبروی
 یکی مهتری بود گردن فراز
 خردمند و بیدار و روشن روان
 که از باد نامد به من بر نهیب
 از آن نیک دل نامدار ارجمند
 کریمی بدو یافته زیب و فر
 چن از باغ، سرو سهی از چمن
 به دست نهنگان مردم کشان
 گرت گفته آید به شاهان سپار
 به نام شهنشاه گردن فراز
 به آبشخور آرد همی میش و گرگ
 چنین هم بماناد جاوید و شاد
 ز درد و غم آزاد و پیروز بخت
 سوی نامورنامه شهریار

توضیحات دیباچه / مقدمه شاهنامه

دیباچه / مقدمه شاهنامه - که برگزیده‌ای از آن در این کتاب آورده شده - در اصل (براساس تصحیح دکتر خالقی مطلق) ۲۰۹ بیت و شامل این بخشهاست:

تحمیدیه؛ ستایش خرد؛ گزارش آفرینش جهان، انسان، آفتاب و ماه؛ نعت پیامبر اسلام (ص) و مدح اهل بیت (ع)؛ گفتار اندر فراهم آوردن شاهنامه که متضمن اشاره به خدای نامه و تدوین شاهنامه ابومنصوری است؛ گفتاری درباره اقدام دقیقی به نظم آن شاهنامه منثور و تصمیم فردوسی به پی‌گیری کار او؛ داستان دوست مهربان فردوسی؛ ستایش منصور بن محمد بن عبدالرزاق و سرانجام مدح سلطان محمود و بزرگان دربارش. با توجه به ترتیب مطالب مقدمه که مثلاً پس از تحمیدیه به جای نعت نبی (ص) و مدح اهل بیت (ع)، ستایش خرد و بعد گزارش خلقت آمده است بعضی محققان احتمال تغییر و تصرف و آشفتگی در ساختار عمودی و افقی ابیات دیباچه شاهنامه را در دست‌نویسهای این اثر مطرح کرده‌اند.^۱ ترتیب آفرینش در این مقدمه به صورت چهار عنصر (آتش، باد، آب و خاک)، آسمان (دوازده برج و هفت سیاره)، زمین، گیاهان و درختان، جانوران و نهایتاً انسان است. به عقیده شادروان دکتر زریاب خویی، جهان‌بینی فردوسی درباره آفرینش بیشتر با معتقدات اسماعیلی مطابقت دارد.^۲ کویاجی نیز برخی اندیشه‌های این مقدمه را با اشارات و اصطلاحات سنت زرتشتی و متون پهلوی مقایسه کرده است.^۳ به نظر

۱. در این باره، ر.ک.: پرهام، ۱۳۷۷، صص ۵۱-۷۳؛ زریاب خویی، ۱۳۷۴، صص ۱۸-۲۱ و ۲۵-۲۷.

۲. ر.ک.: همان، صص ۱۷-۱۹.

۳. ر.ک.: کویاجی، ۱۳۸۰، صص ۳۰۷-۳۲۵، ۳۳۷ و ۳۳۸.

نگارنده داوریه‌های یک‌سویه دربارهٔ دیباچهٔ شاهنامه غیرعلمی و ناپذیرفته است؛ اینکه مثلاً آن را به طور کامل مطابق با باورهای زرتشتی و ایران پیش از اسلام بدانیم^۱ یا «به شدت متأثر از کتاب الکافی مرحوم «کلینی»^۲. استنباط درست، معتدل و منطقی این است که در جهان‌بینی دیباچهٔ شاهنامه اندیشه‌های اسلامی، برخی باورهای ایران پیش از اسلام و معتقدات نجومی یونانی (هیئت بطلمیوسی) راه یافته در آثار دانشمندان مسلمان در کنار هم دیده می‌شود؛^۳ و بنابر اعتقاد دینی و مذهبی فردوسی و تفکر رایج زمان، بازتاب اشارات و مسائل اسلامی بیشتر است.

۱. مصراع دوم: اندیشهٔ انسان نمی‌تواند سخنی و وصفی و صفتی فراتر از این (یعنی آفرینندهٔ روح و عقل) برای خداوند بیابد و به کار برد.

۲. خداوند نام: معمولاً با توجه به تعبیر قرآنی «لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» (حشر/۲۴) آن را خداوند دارای نامها و صفات گوناگون (خداوند صاحب جاه و شهرت) معنا می‌کنند اما به قرینهٔ ترکیب «خداوند جای» باید این گزارش را هم در نظر داشت که «نام» در اینجا شاید مجازاً به معنای موجودات و عناصر و اشیای دارای نام یا به بیانی دیگر هستی و پدیده‌هاست و «خداوند نام» یعنی آفریننده و فرمانروای همهٔ موجودات^۴ (خدای کون). خداوند جای: خالق جا و مکان و توسعاً گیتی (خدای مکان).

۳. گردان سپهر: چون در هیئت (نجوم) قدیم اعتقاد بر این بود که زمین، ثابت و ساکن است و آسمانها (افلاک) به دور آن می‌چرخند،^۵ در اینجا و بسیاری از ابیات و متون دیگر صفت «گردان» (چرخنده) برای آن به کار رفته است.

۴. نگارنده: آفریننده، معادل «مصور» در قرآن کریم است. برشده گوهر: اغلب شارحان و محققان «آسمان و فلک» معنا کرده‌اند. فقط مرحوم دکتر رجایی

۱. در این باره، ر.ک.: عطایی فرد، ۱۳۸۵، صص ۸۷-۱۴۷.

۲. دشتی، ۱۳۹۲، صص ۱-۱۲.

۳. برای آگاهی بیشتر، ر.ک.: مهاجرانی، ۱۳۷۲، صص ۳۳-۴۸، ۱۱۴، ۱۱۸ و ۱۱۹.

۴. برای این گزارش، ر.ک.: برگ نیسی، ۱۳۸۶، ص ۱۹؛ خالقی مطلق، ۱۳۷۱، صص ۸۷۴ و ۸۷۵؛ همو، ۱۳۸۰، ص ۲.

۵. در این باره، ر.ک.: شمیسا، ۱۳۸۷، ج ۱، صص ۱۱۸-۱۲۰؛ مصفی، ۱۳۸۱، ص ۵۶۳.

بخارایی آن را «انسان» و تعبیر دیگری از «اشرف مخلوقات»^۱ و دکتر کزازی نیز کل ترکیب را صفت «نگارنده» (نگارنده بر شده گوهر: آفریدگار برین گوهر و والامقام) دانسته‌اند.^۲

۵. بینندگان: دو چشم.

۷. سَخُن: تلفظ این کلمه در اوستایی - Sax^wan و در فارسی میانه نیز Sax^wan بوده و در فارسی به سه صورت Saxun، Soxon و Soxan بیان شده است.^۳ این واژه در دوره فردوسی و مدتها پیش و پس از آن «سَخُن» تلفظ می‌شده و غالباً با کلماتی چون: بُن، کن و کهن هم‌قافیه شده است. البته هم‌زمان با آن به استناد قوافی ابیات در متون مختلف تلفظ «سَخُن» نیز متداول بوده^۴ ولی به نظر دکتر خالقی مطلق صورت درست آن در شاهنامه همه جا «سَخُن» است.^۵ گوهران: عناصر و اجسام مادی و شاید چهار عنصر خاک، آب، باد و آتش که از ترکیب آنها محسوسات و مادیات به وجود می‌آید.

معنای بیت: هر موضوعی که فراتر از عناصر مادی و محسوس و عینی باشد درک دقیق آن برای جان و خرد انسان مقدور نیست. به بیانی دیگر، قدرت شناخت انسان محدود به حوزه محسوسات است و درباره مسائل انتزاعی و معنوی دریافت کاملی ندارد.

۱۰. سخته: سنجیده و پخته.

۱۱. رای: تلفظ درست این کلمه در متون کهن rāy است که واژه‌ای فارسی با ریشه ایرانی است و نباید آن را «رأی» (ray) خواند. ظاهراً از سده‌های هشتم و نهم به بعد، اندک اندک «رأی» عربی جایگزین «رای» فارسی شده است.^۶

۱. ر.ک.: رجایی بخارایی، ۱۳۵۶، ص ۳۱، یادداشت ۴۶.

۲. ر.ک.: کزازی، ۱۳۷۹، ص ۱۷۳.

3. c.f.: Nyberg, 1974, Vol. 2, p. 174.

۴. در این باره، ر.ک.: رادمنش، ۱۳۸۰، صص ۲۴-۲۶.

۵. ر.ک.: خالقی مطلق، ۱۳۸۰، ص ۳۲۷.

۶. درباره تلفظ، ریشه و معنای «رای» ر.ک.: خطیبی و قائم‌مقامی، ۱۳۹۲، صص ۲۲۳-۲۴۴.

۱۲. خستو: معترف. گفتارِ بیکار: سخن باطل و بیهوده. یکسو شوی: کناره گیری و پرهیز کنی.

۱۵. پرده: محدوده و حجاب عالم مادّی. سخن گاه: جایی و مجالی برای بحث.

معنای مصراع نخست: بالاتر از حجاب و محدودهٔ عالم مادّی و محسوسات مجالی برای سخن گفتن انسان و مباحث عقلانی او وجود ندارد و شناخت خرد آدمی منحصر به همین حدود است نه فراتر از آن.
ز: به، دربارهٔ. هستی: ذات یزدان یا جهان.

معنای مصراع دوم: اندیشه نمی تواند به وجود خداوند راه یابد و او را به درستی و کامل بشناسد یا «اندیشهٔ آدمی از مرز جهان هستی (جهان محسوس و ملموس برای انسان) نمی گذرد و راهی به فراسوی این مرز ندارد»^۱.

۱۸. چشم جان: این تعبیر و تصویر برای «خرد» در ادبیات فارسی میانه (پهلوی) هم آمده است. نسپری: طی نمی کنی، به سر نمی رسانی.

۱۹. آن سه پاس: نگهبان ویژه سه محافظ تو (چشم، گوش و زبان).

۲۱. سر مایه: اصل و منشأ. گوهران: عناصر و موجودات گیتی، جهان مادّی.

۲۲. ناچیز: عدم، نیستی.

معنای مصراع نخست: آفرینش چیز از ناچیز یا وجود از عدم در اصطلاحات فلسفی «ابداع» نامیده می شود.^۲

معنای مصراع دوم: تا با این کار (خلقت از نیستی)، قدرت خود را آشکار کند.

۲۳. و: تلفظ «و» ربط فارسی در آغاز مصراع و بیت به صورت o است و در

پهلوی aud/u فارسی باستان utā و اوستایی - uta بوده؛ تلفظ نادرست «و / va» در این موارد به تأثیر از «و» عطف عربی است که ربطی به این حرف فارسی ندارد.^۳

۱. دوستخواه، ۱۳۷۴، ص ۲۰.

۲. ر.ک.: سجادی، ۱۳۷۹، ج ۱، صص ۲۸-۳۰.

۳. برای آگاهی بیشتر و دیدن شواهد نظم و نشر، ر.ک.: تیریزی، ۱۳۶۳، ج ۴، ص ۲۲۴۲، حاشیهٔ مرحوم دکتر معین؛ ماهیار نوآبی، ۱۳۸۰، صص ۲۹-۳۵؛ مکنزی، ۱۳۷۹، ص ۳۱۸.

۲۴. چار گوهر: چهار عنصر آتش، باد، آب، و خاک. سپنجی: «سپنج» به معنای منزل یک‌شبهه و اقامتگاه موقت است؛^۱ و بر همین اساس دنیا را که بقای انسان در آن دائمی نیست «سرای سپنج و سپنجی» خوانده‌اند.

۲۵. معنای مصراع دوم: به گونه‌ای دیگر خود را نمودند؛ به عبارتی دیگر، از ترکیب چهار عنصر، پدیده‌ها و موجوداتی دیگر و جدید به وجود آمدند.

۲۷. آبر: صورت پهلوی واژه «بر» است^۲ که در متون کهن فارسی هم به کار رفته و از ویژگیهای سبک خراسانی است. ده و دو: دوازده برج فلکی در نجوم کهن که عبارت است از: حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد، سنبله، میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو و حوت. هفت: هفت سیاره عطارد، زهره، ماه، خورشید، مریخ، مشتری و زحل در هفت طبقه آسمان. کدخدای: اصطلاحی نجومی و به معنای صاحب است و به هر سیاره در خانه یا برج ویژه آن گفته می‌شود.^۳

معنای مصراع نخست: هریک از هفت سیاره در خانه‌های مخصوص خود در این دوازده برج قرار گرفتند و در واقع بر آنها سروری و کدخدایی یافتند. رابطه بروج با سیارات به عنوان خانه آنها در جدول زیر نشان داده شده است:^۴

نام برج	عطارد	زهره	ماه	خورشید	مریخ	مشتری	زحل
خانه	سنبله	ثور	سرطان	اسد	حمل	قوس	دلو
	جوزا	میزان		عقرب	حوت		جدی
	(خانه دوم)	(خانه دوم)		(خانه دوم)	(خانه دوم)	(خانه دوم)	(خانه دوم)

۲۸. چو و چون: در این گونه کاربردها یعنی چیزهایی و کسانی مانند...؛ چیزهایی مانند دریا و دشت و کوه و راغ آفریده شد.

۲۹. مصراع دوم: به دو صورت معنا می‌شود: الف) سر گیاهان و درختان در

1. c.f.: Horn, 1891, p.156; Nyberg, 1974, Vol. 2, p. 32.

۲. ر.ک.: مکنزی، ۱۳۷۹، ص ۲۷.

۳. ر.ک.: مصفی، ۱۳۸۱، صص ۶۱۹ و ۶۲۰.

۴. در این باره، ر.ک.: برگ نیسی، ۱۳۸۶، ص ۲۸.

پایین قرار گرفت. در متون کهن تعبیر «نگونسار» برای گیاهان و درختان به کار رفته^۱ و نظامی نیز گفته است:

سر رُستی زیر زیبا بود سر آدمی به که بالا بود^۲
 (ب) گیاهان و درختان زیر فرمان آدمی درآمدند. به نظر نگارنده معنای اول دقیق‌تر است.

۳۰. جنبنده: جانور.

۳۱. معنای مصراع دوم: با آفرینش انسان دانسته شد که منظور از پدید آمدن این همه موجودات چیست (خلقت مردم مانند کلیدی، راز چرایی آفرینش دیگر موجودات را گشود). به سخنی دیگر، آفرینش آسمان و زمین و کوه و دریاها و گیاهان و جانوران و ... همه به خاطر مقصود نهایی خلقت که انسان بوده صورت گرفت.^۳

۳۳. معنای بیت: (فردوسی در دنباله بیت پیش که به تأمل بخردانه در معنای انسان و انسانیت فرا می‌خواند، می‌گوید) ممکن است انسان بودن (یا آفرینش انسان) را چیزی بیهوده بینداری و غیر از این داوری نادرست، شناخت دیگری درباره آن نداشته باشی.

۳۴. مصراع نخست: اگر «برآوردن» به معنای «آفریدن» باشد معنای مصراع این است که وجود انسان آمیزه‌ای است از عناصر دو جهانی که منظور روح مینوی و جسم خاکی اوست؛ ولی اگر «برآوردن» را به معنای «برکشیدن و بالا بردن» بدانیم، مراد برتری انسان بر دیگر آفریده‌ها (اشرف مخلوقات بودنش) است. میانجی: واسطه‌ها و عناصری مانند آسمانها، زمین، گیاهان، جانوران و ... که پیش از خلقت انسان در جهان آفریده شده است تا مقدمات آفرینش بشر فراهم شود.

۳۵. معنای بیت: دکتر خالقی مطلق ضبط متن خود را با توجه به بیت پیش

۱. ر.ک.: همان، ص ۲۹.

۲. نظامی، ۱۳۸۷، ص ۸۷۰.

۳. برای معانی و استنباطهای دیگر از این مصراع، ر.ک.: برگ نیسی، ۱۳۸۶، ص ۳۱؛ بهفر، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۳۰.

چنین معنا کرده‌اند: «ای انسان تو را به چندین میانجی پرورده‌اند. نخستین واسطه تو فکرت یا همان خرد در آغاز آفرینش تو در این جهان است، و میانجی پسین، روز شمار در پایان جهان؛ پس سرشت و ماهیت خود را بیهوده مپندار». ^۱ دکتر دوستخواه همین ضبط را به گونه‌ای دیگر گزارش کرده‌اند: «ای آدمی پایگاه ویژه و یگانه تو در همه دو گیتی این است که در برخورداری از اندیشه، نخستین آفریده‌ای و در شمار (شمارش) و برآورد پیدایی و بودن آفریدگان در جهان هستی پسینی؛ و شرف اندیشه‌وری و واپسین و والاترین آفریده به شمار آمدن در زنجیره آفرینش هستان به تو ارزانی داشته و تخصیص یافته است». ^۲ ضبط مصراع نخست در چاپها و ویرایشهای معتبر به سه صورت دیگر است: (۱) «نخستین فکرت پسین شمار»؛ ^۳ (۲) «نخستین فطرت پسین شمار»؛ ^۴ و (۳) «نخستین فکرت پسین در شمار». ^۵ معنای ضبط چاپهای ژول مول و مسکو (نخستین فطرت پسین شمار)، یا «نخستین فطرت پسین در شمار» به پیشنهاد آقای پرهام این است که انسان از نظر ترتیب آفرینش آخرین مخلوق و به لحاظ اهمیت در میان آفریده‌ها برترین و نخستین است. ^۶ اما با توجه به عبارت فلسفی «أَوَّلُ الْفِكْرِ آخِرُ الْعَمَلِ» - که به معنای علت غایی هر چیز یا هر کار یا به سخن دیگر چیزی است که در اندیشه فاعل پیش از همه وجود دارد ولی در عمل یا فعل پس از همه پدید می‌آید و در متون نظم و نثر فارسی بارها به صورتهای گوناگون مورد اشاره بوده است - به احتمال فراوان ضبط «نخستین فکرت پسین شمار» صورت اصلی است و فردوسی نیز با بهره‌گیری از این جمله معروف فلسفی، انسان را علت نهایی آفرینش دانسته و گفته

۱. خالقی مطلق، ۱۳۸۰، صص ۱۴ و ۱۵.

۲. دوستخواه، ۱۳۷۴، ص ۲۲.

۳. فردوسی، ۱۳۷۹، ۶۶/۴/۱.

۴. فردوسی، ۱۳۷۴، ۶۶/۱۶/۱؛ فردوسی، ۱۳۷۳، ۶۷/۴۲.

۵. فردوسی، ۱۳۸۶، ب، ۷۹/۴/۱؛ فردوسی، ۱۳۹۱، ۶۹/۷/۱.

۶. ر.ک.: پرهام، ۱۳۷۷، ص ۴۹؛ کزازی، ۱۳۷۹، ص ۱۹۸؛ فردوسی، ۱۳۸۶، ج، ۱، ص ۶؛

فردوسی، ۱۳۷۵، ص ۱۱.

است ای انسان تو نخستین موجودی هستی که خداوند هنگام خلقت به آن اندیشید ولی در ترتیب و روند آفرینش آخر از همه به وجود آمدی.^۱

۳۶. دانش دین: علم به مسائل دین اسلام و آشنایی با اصول و فروع و احکام و تاریخ آن. در قابوس‌نامه می‌خوانیم «بزرگوارترین علمی، علم دین است که اصول او نردبان توحید است و فروع او احکام شرع است و مخرقه او نفع دنیا. پس ای پسر تو نیز تا بتوانی گرد علم دین گرد تا این دنیا به دست آری».^۲

۴۰. خداوند: صاحب، دارنده. تنزیل: قرآن کریم. کلمات قافیۀ بیت «وحی» و «نهی»، به دلیل تفاوت حروف پیش از روی (حروف قید) ایراد دارد.

۴۱. شارستان: شهر. ضبط «که من شارستانم» نگاشته دو نسخه فلورانس (۶۱۴ ه.ق) و سن ژوزف (اواخر سده هفتم و اوایل سده هشتم)^۳ است که دکتر خالقی مطلق آن را در متن تصحیح خویش انتخاب کرده‌اند؛^۴ و در مقایسه با وجه مشهور و متداول «که من شهر علمم» ضبط دشوارتر است اما اخیراً یکی از شاهنامه‌شناسان همان وجه «شهر علمم» را درست و گفته اصلی فردوسی دانسته‌اند.^۵

۴۲. راز: در اشاره به حدیث پیامبر (ص) «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيُّ بَابُهَا» ظاهراً به معنای سخن پوشیده و نکته‌داری است که باید تفصیل مفهوم و اشارات آن را دریافت و به مقام والای امام علی (ع) پی برد. توگویی: مثل اینکه، گویا.

معنای مصراع دوم: آن‌چنان به صحت، سندیت و ژرفای حدیث پیامبر (ص) درباره حضرت علی (ع) اعتقاد دارم که گویی آن سخن را به دو گوش خویش می‌شنوم یا شنیده‌ام.

۱. درباره رابطه مصراع شاهنامه با عبارت فلسفی، ر.ک.: محجوب، بی‌تا، صص ۴۲۵ و ۴۲۶؛

نوریان، ۱۳۷۸، صص ۲۹-۳۵، و نیز، ر.ک.: مجتبابی، ۱۳۹۱، صص ۱۵۳-۱۵۸.

۲. عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر، ۱۳۷۵، ص ۱۵۸.

۳. ر.ک.: فردوسی، ۱۳۸۹، ص ۱.

۴. برای توضیح آن: ر.ک.: خالقی مطلق، ۱۳۸۰، صص ۱۹ و ۲۰؛ همو، ۱۳۹۰، صص ۲۴۱ و ۲۴۲.

۵. ر.ک.: خطیبی، ۱۳۹۱، صص ۱۹۳-۱۹۸.

۴۳. حکیم: هم می‌تواند به معنای «خداوند» باشد که این جهان را چونان دریایی آفریده است و هم اشاره به خود فردوسی یا هر انسان خردمند دیگر که این جهان را به دریایی تشبیه می‌کند.

۴۴. چو: «چو» و «چون» پیش از عدد به معنای «تقریباً و در حدود» است. از این روی شاید «چو هفتاد» در معنی «تقریباً هفتاد» ناظر بر اختلاف اعداد در صورتهای مختلف حدیث تفرقه باشد که در آنها تعداد فرقه‌ها ۷۱، ۷۲ و ۷۳ ذکر شده است و رقم دقیقی نیست.^۱ یادآور می‌شود که در تصویر «کشتی» برای فرقه‌های گوناگون و برتری کشتی پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) در میان آنها، فردوسی به حدیث «مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مَن رَكِبَهَا نَجَا» - که معروف به حدیث سفینه است - توجه کرده است. در مضمون ابیات ۴۳ تا ۴۷ هم از حدیث معروف به تفرقه استفاده شده که یکی از روایتهای آن چنین است: «تَفَرَّقُوا هَذِهِ الْأُمَّةُ عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً كُلُّهُمْ فِي النَّارِ إِلَّا فِرْقَةً وَاحِدَةً. قَالُوا وَ مَا تِلْكَ الْفِرْقَةُ؟ قَالَ مَا أَنَا عَلَيْهِ [اليوم] وَ اصحابي».

۴۵. عروس: مشبّه به زیبایی و آراستگی کشتی است.^۲ چشم خروس: در شاهنامه چندین بار مشبّه به زیبایی و آراستگی است و دقیقاً معلوم نیست که فردوسی دهقان‌زاده به کدام جنبه و ویژگی چشم خروس نظر داشته است؛ در عربی نیز «کعین الدیک» مشبّه به یا نماد روشنی و صافی است و شاید «چشم خروس» در ادب فارسی ترجمه آن باشد.^۳ دو تن از محققان به استناد کاربرد واژه «خروس» و «خروس دشتی»

۱. درباره حدیث تفرقه و روایتهای گوناگون آن، ر.ک.: امیدسالار، ۱۳۸۱، صص ۱۰۸ و ۱۰۹؛ مهدوی دامغانی، ۱۳۸۱، ب، صص ۶۱۵-۶۲۲.

۲. «عروس» به مناسبت ذکر واژه «کشتی» در مصراع، یادآور «کشتی عروس» نیز هست که نوع خاصی از کشتی بوده و شواهدی در متون نظم و نثر دارد (برای آگاهی بیشتر، ر.ک.: ذاکرالحسینی، ۱۳۷۷، صص ۳۲-۳۶؛ محمد بن منور، ۱۳۸۶، ج ۲، صص ۵۹۴ و ۵۹۵). در ثمار القلوب آمده است «هر چیز که در آن بسیار زیبایی گرد آمده باشد به عروس نسبت می‌دهند چنان که گویند «سفینه العروس» یعنی کشتی بزرگی که کالاهای گرانبهای بسیار داشته باشد» (ثعالبی نیشابوری، ۱۳۷۶، ص ۲۹۱).

۳. در این باره، ر.ک.: برگ نیسی، ۱۳۸۶، ص ۳۷.

برای «تذرو» در منابع مختلف، منظور از «چشم خروس» را «چشم تذرو» دانسته‌اند که زیبایی و آراستگی و صفا و سرخی بر آن مصداق دارد.^۱

۴۸. مصراع اول: اگر از این شیوه‌ای که گفتم (پیروی از پیامبر (ص) و امام علی (ع)) زبانی به تو برسد تاوان آن را من عهده‌دار می‌شوم.

۵۱. درخت برومند: استعاره از دانش؛ و احتمالاً به طور ویژه نظم داستانهای ملی و پهلوانی ایران.

مصراع دوم: توان بالا رفتن از درخت دانش و سرایش داستانهای ملی-پهلوانی ایران، و جای ساختن بر شاخ آن، را ندارم.

۵۲. سرو سایه‌فگن: ر.ک: توضیح «درخت برومند» در بیت ۵۱.

۵۳. نامورنامه شهریار: شاهنامه، نامه (کتاب) مشهور شاهان.

۵۴. رَوِشَن: اسم مصدر و ساخته شده از بن مضارع (رو) و نشانه اسم مصدری (-شِن) است. این علامت در زبان پهلوی به صورت īšn برای ساختن اسم مصدر به کار می‌رفته و در متون فارسی کهن، معدودی از آن واژه‌ها مانند پاداشِن، داشِن، بُوشِن، رَوِشِن و ... باقی مانده و استعمال شده است.^۲

معنای بیت: ای شنونده یا خواننده، مبادا داستانهای شاهنامه را دروغ و افسانه بدانی و با این تصور که شیوه روزگار همواره یکسان بوده است آنها را با اوضاع زمانه خود بسنجی و بر همین مبنا نادرست بدانی. گردش و روش روزگار همیشه به یک شیوه نیست و چه بسیار رویدادها و چیزهایی که در ادوار پیشین بوده است و امروز نه نام و نشانی از آنها هست و نه با معیارهای کنونی (عصر فردوسی) پذیرفتنی می‌نماید.

۵۵. اندر خُورد: مطابقت دارد، سازگار است.

معنای بیت: هر آنچه از داستانهای شاهنامه با معیار خرد سازگاری دارد بپذیر و واقعی بدان؛ توجه داشته باش که دیگر موارد (که غیر عقلانی می‌نماید) معنای رمزی

۱. ر.ک.: احمدی دارانی و هراتیان، ۱۳۸۸، صص ۵۵-۷۴.

۲. ر.ک.: معین، ۱۳۶۹، صص ۱۴-۱۸.

دارد و باید با نمادشناسی آنها از ظاهر افسانه و حماسه و اسطوره به بطن واقعیت رسید. مشابه معنای دو بیت ۵۴ و ۵۵ در مقدمه شاهنامه ابومنصور هم آمده است که «و چیزها اندر این نامه بیابند که سهمگین نماید و این نیکوست چون مغز او بدانی و تو را درست گردد...»^۱.

۵۶-۶۰. این بیتها گزارش تدوین شاهنامه ابومنصور است که ابومنصور محمد بن عبدالرزاق، فرمانروای توس، دستور گردآوری آن را داد و وزیر وی، ابومنصور معمّری نامه نوشت و کسانی چون شاج پسر خراسانی از هری، یزدان داد پسر شاپور از سیستان، ماهوی خورشید پسر بهرام از نشابور (یا بیشاپور) و شادان پسر بُرزین را از توس فرا خواند و از آنها خواست تاریخ ملی-پهلوانی ایران را «از کی نخستین ... تا یزدگرد شهریار که آخر ملوک عجم بود»^۲ تدوین کنند. این کار در محرم سال ۳۴۶ ه. ق به پایان رسید و «این را نام شاهنامه نهادند».^۳ از گفتار فردوسی چنین برمی آید که اشخاص نام برده (موبدان سالخورد) شاهنامه منشور ابومنصور را براساس بخشهایی از خدای نامه پهلوی (نامه باستان پراکنده)، تدوین کرده اند اما غیر از این منبع اصلی به احتمال بسیار آنها از مآخذ و داستانهای دیگری هم استفاده کرده اند که عبارت است از: کتاب آزاد سرو برای نقل روایات رستم، ترجمه فارسی داستان اسکندر از متنی عربی و گزارش فارسی از منبعی پهلوی درباره رویدادهای اواخر شهریاری یزدگرد.^۴ متأسفانه متن شاهنامه ابومنصور در طول زمان از میان رفته و فقط مقدمه آن به دست ما رسیده است.

۵۶ و ۵۷. منظور از «نامه باستان پر داستان و پراکنده در دست موبدان» خدای نامه پهلوی دوره ساسانی است. این مجموعه که شامل تاریخ ملی-پهلوانی

۱. قزوینی، ۱۳۶۲، ص ۱۶۵.

۲. همان، ص ۱۶۵.

۳. همان جا.

۴. ر.ک.: خالقی مطلق، ۱۳۸۶، صص ۲۶-۳۴.

ایران از کیومرث تا یزدگرد سوم بوده احتمالاً در زمان انوشیروان و براساس دفترهای موجود در خزاین دربار، روایات شفاهی و رساله‌های مرتبط با موضوع آن تدوین شده بوده ولی تکمیل اخبار آن در عصر شاهان پس از انوشیروان نیز ادامه داشته و حتی بعد از کشته شدن یزدگرد و فروپاشی سلسله ساسانیان، چگونگی مرگ این شاه نیز بر آن افزوده شده است.^۱ احتمال داده شده که *خدای‌نامه* نویسی در روزگار ساسانیان به مثابه نوع ادبی بوده و در کنار *خدای‌نامه* اصلی - از دوره انوشیروان تا یزدگرد - *خدای‌نامه* های متعدّد دیگری نیز فراهم آمده بوده است که بعدها مترجمان گوناگونی آنها را به عربی برگردانده‌اند.^۲ اصل پهلوی این متن و ترجمه‌های عربی آن با نامهایی نظیر *سیرالملوک* و *سیر ملوک الفرس* بر جای نمانده و چنان که فردوسی نیز اشاره کرده در زمان او هر پاره‌ای از آن به صورت پراکنده نزد موبدی بوده است. موبد: از دو بخش «مغ» و «بد» (*magut pati*) به معنای «بزرگ مغان» ساخته شده است. «مغان» در اصل قبیله‌ای در دوره مادها بودند که به کارهایی چون پیشگویی، خواب‌گزاری، افسونگری و ... می‌پرداختند. در عصر ساسانیان و با گسترش کیش زرتشت در ایران این گروه در مقام روحانیان دین زمان به طبقه‌ای ممتاز تبدیل و «موبد/مغ بد» نامیده شدند که در انواع امور فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و دینی نقش داشتند.^۳ چون موبدان پس از ورود اسلام به ایران در پاس داشت سنن دینی و فرهنگی ایران باستان می‌کوشیدند فردوسی گفته است که اجزای پراکنده و باقی‌مانده خدای‌نامه پهلوی در اختیار آنها بود.

۵۸. پهلوان دهقان‌نژاد: «دهقان» به معنای «ایرانی» و مراد از پهلوان ایرانی تبار، ابومنصور محمد بن عبدالرزاق است که در بخش «معاصران و ممدوحان

۱. درباره *خدای‌نامه* پهلوی، ر.ک.: امیدسالار، ۱۳۸۸ الف، صص ۱۹-۲۴؛ تفضلی، ۱۳۷۶،

صص ۲۶۹-۲۷۴؛ خالقی مطلق، ۱۳۸۶، صص ۳۴-۶۳؛ فیروزبخش، ۱۳۹۰، صص ۲۳۶-۲۴۱.

۲. ر.ک.: امیدسالار، همان، صص ۲۱ و ۲۳.

۳. برای آگاهی کامل درباره مغان، ر.ک.: ذاکری، ۱۳۷۹، صص ۹۵-۱۳۰. و نیز: معیری، هائیده؛

مغان در تاریخ باستان، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۱.

فردوسی» در مقدمه همین کتاب از او یاد شده است. وی در زمان سپهسالاری ابوعلی چغانی بر خراسان - از سوی سامانیان - مهتر توس بود ولی هنگامی که ابوعلی در سال ۳۳۵ ه. ق علیه نوح بن منصور سامانی شورید او نیز همراهیش کرد و پس از شکست ابوعلی به ری پناه برد و مادر، همسر و برادرانش گرفتار شدند. ابومنصور در سالهای ۳۳۶-۳۳۸ ه. ق سرگرم درگیری در خراسان و قزوین و آذربایجان بود اما سرانجام در ۳۳۸ ه. ق از امیر سامانی درخواست بخشش کرد و در ۳۳۹ ه. ق به زادگاهش توس بازگشت و گویا بار دیگر حاکم آنجا شد. مهم‌ترین اقدام او دستور تدوین شاهنامه منثور بود که در سال ۳۴۶ ه. ق صورت گرفت. ابومنصور در سال ۳۴۹ ه. ق به سپهسالاری خراسان رسید اما شش ماه بعد الپتگین به جای او به این منصب برگزیده شد و وی دوباره به مقام پیشین خویش (مهتری توس) بازگشت. میان ابومنصور و الپتگین بر سر سپهسالاری خراسان کشمکش روی داد و سرانجام ابومنصور در سال ۳۵۰ ه. ق با زهر کشته شد. محققان احتمال داده‌اند که موضوع مسموم کردن او ساختگی است و وی در میدان نبرد کشته شده است.^۱

۵۹. کشور: چون موبدان مدون شاهنامه ابومنصوری از شهرهای مختلف «کشور» ایران دعوت شدند «کشور» در اینجا به معنای «ناحیه و بخش و سرزمین» است نه به معنای متداول و مصطلح آن.

۶۰. کهان و میهان: خردپایگان و بزرگان؛ منظور همگان است.

۶۱-۶۴. این ابیات درباره اقدام دقیقی به نظم شاهنامه منثور ابومنصوری است که در مقدمه (بخش «معاصران و ممدوحان فردوسی در شاهنامه») به کوتاهی از آن سخن رفت.

۶۱. دفتر: متن شاهنامه ابومنصوری. خواننده: راوی؛ کسی که داستانها را از روی متن مکتوب برای مردم می‌خوانده و نقل می‌کرده است. این بیت نشان می‌دهد که شاهنامه ابومنصوری را هم که به نثر بوده است در میان جمع می‌خواندند و این به نوعی می‌تواند از کهن‌ترین شواهد فن نقالی در ایران به شمار آید.

۱. برای آگاهی بیشتر، ر.ک.: خالقی مطلق، ۱۳۸۴، صص ۱۸۲-۱۸۴.

۶۲. گشاده‌زبان: فصیح.

۶۴. یکایک: ناگهان.

۶۵. تخت شاه جهان: بخارا پایتخت سامانیان. باید توجه کرد که فردوسی می‌گوید «دل» من به سوی بخارا روی کرد؛ یعنی وی در اندیشه رفتن به پایتخت بوده و این کار را نکرده است.

۶۶. این نامه: شاهنامه ابومنصوری. معنای مصراع دوم: به نظم بکشم.

۶۹. مصراع اول: گواه روشنی است که فردوسی در آغاز کار نظم شاهنامه، امکانات مالی (گنج) داشته و برخلاف افسانه‌های متداول، هدف او از شروع این کار به دست آوردن درهم و دینار نبوده است.

۷۰. مهربان دوست: برای احتمالاتی که درباره هویت این دوست مهربان مطرح شده است ر.ک: بخش «معاصران و ممدوحان فردوسی» در مقدمه کتاب. ز هم پوست: یک دل و یک جان. این صورت کهن در نسخ و چاپهای شاهنامه به «ز یک پوست» و «به یک پوست» تغییر یافته و ساده‌تر شده است.

۷۲. دفتر پهلوی: شاهنامه ابومنصوری. «پهلوی» را در این ترکیب هم می‌توان به معنای «پهلوانی، مربوط به داستانهای ملی و پهلوانی» دانست^۱ و هم در معنای «فارسی دری کهن» که یکی از معانی واژه «پهلوی» در متون گذشته است.^۲ نغروی: درنگ و تأخیر نکنی.

۷۳. سخن گفتن پهلوانی: احتمالاً مراد سرودن اشعار حماسی و پهلوانی است؛ ولی به قرینه کاربرد «پهلوی» در معنای «فارسی» می‌توان «پهلوانی» را هم «فارسی» و «سخن گفتن پهلوانی» را «نظم دری» نیز معنی کرد.

۷۵-۸۲. ابیات درباره منصور بن محمد بن عبدالرزاق، پسر بانی تدوین شاهنامه منثور است که در بخش «معاصران و ممدوحان فردوسی» در مقدمه از او یاد شده است.

۱. ر.ک.: لازار، ۱۳۸۴، ص ۱۳۷.

۲. ر.ک.: امیدسالار، ۱۳۷۸، صص ۲۴۰ و ۲۴۱؛ صادقی، ۱۳۸۹، صص ۲-۳۲.

۷۵. گردن‌فراز: سرافراز.

۷۶. از گوهر پهلوان: احتمالاً منظور از «پهلوان» ابومنصور محمد بن عبدالرزاق است که در بیت ۵۸ از او با عنوان «پهلوان» دهقان‌نژاد یاد شده است؛ بر این اساس «از گوهر پهلوان» یعنی از نژاد محمد بن عبدالرزاق.

۸۰. سهی: در اصل به معنی «خوش‌منظر» و از مصدر «سهستن»: چیزی را دیدن و پسندیدن است.^۱ معنای «راست و بلند» برای آن در فرهنگها مفهوم مجازی کلمه است.

۸۱. نهنگان مردم‌کشان: مطابقت صفت با موصوف در شمار (جمع بودن)، در اینجا و نمونه‌های دیگر از شاهنامه و سایر متون نظم و نثر فارسی، برخلاف تصور عمومی به تأثیر و تقلید از قواعد صفت و موصوف در زبان عربی نیست بلکه در زبانهای ایرانی باستان نیز صفت و موصوف در شمار (مفرد، مثنی و جمع) با هم مطابق بوده است و در متون فارسی میانه هم گاهی این تطابق دیده می‌شود.^۲

۸۳-۸۶. این بیتها درباره سلطان محمود غزنوی است. او پسر ناصرالدین سبکتگین بود و در دهم محرم سال ۳۶۰ (یا ۳۶۱) ه.ق به دنیا آمد.^۳ در سال ۳۸۲ ه.ق ترکان قراخانی (آل افراسیاب) به بخارا حمله کردند و نوح بن منصور سامانی پس از جنگ و گریز، از سبکتگین - که در جنوب قلمرو سامانیان صاحب قدرت بود - یاری خواست. او به همراه پسرش محمود جوان در سال ۳۸۴ ه.ق وارد خراسان شد و سرداران گردنکش سامانی را - که در تاختن قراخانیان از حمایت نوح بن منصور روی گردانده بودند - شکست داد. پس از این پیروزی محمود به سبب لیاقت به منصب سپهسالاری سامانیان و حکومت توس و نیشابور رسید و لقب سیف‌الدوله یافت. او از شوال سال ۳۸۴ تا ربیع‌الاول ۳۸۵ ه.ق در خراسان بود و چون با حمله سیمجوریان روبه‌رو شد به هرات گریخت اما در ماه جمادی‌الآخر

۱. ر.ک.: ماهیار نوایی، ۱۳۷۷ الف، صص ۲۹۹-۳۰۵؛ منصوری و حسن‌زاده، ۱۳۸۷، ص ۱۸۳.

۲. ر.ک.: ابوالقاسمی، ۱۳۷۵، صص ۵۴ و ۵۸؛ ناتل خانلری، ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۱۲۲.

۳. ر.ک.: فروزانی، ۱۳۸۶، ص ۱۰۳، یادداشت ۵.

همان سال بازگشت و در جنگ اندرُخ سیمجوریان را به هزیمت واداشت. وی دو سال در خراسان بود تا اینکه در رجب سال ۳۸۷ ه. ق امیر سامانی و در ماه شعبان آن سال سبکتگین درگذشت. چون سبکتگین فرزند کهنترش اسماعیل را جانشین خود کرده بود محمود برای گرفتن مسند پدر به غزنه رفت و بر برادرش چیره شد؛ سپس به بلخ آمد و از شاه جدید سامانی، منصور بن نوح، مقام پیشین خود را در خراسان خواست ولی بگتوزون سپهدار تازه سامانیان و فایق به نبرد او آمدند؛ در این جنگ که در سال ۳۸۹ ه. ق در حدود مرو روی داد محمود پیروز شد و سامانیان به بخارا گریختند و با ورود قراخانیان به آن شهر حکومت آنها منقرض شد و محمود به فرمانروایی ایران رسید.^۱ محمود تا ۲۴ ربیع الاخر سال ۴۲۱ ه. ق که درگذشت^۲ بر اریکه قدرت بود. درباره رابطه فردوسی با محمود مطالبی در مقدمه کتاب (بخش فردوسی و محمود) آمده است؛ در اینجا افزوده می شود که در مدایح فردوسی درباره وی بنابر ماهیت حماسی شاهنامه، سنت قصاید ستایشی شعر فارسی و امیدواری شاعر به توجه سلطان به کتاب، اغراقهایی دیده می شود اما اگر نوع و بسامد این مبالغات را با مدایح چاپلوسانه در دیوانهای فرخی و عنصری بسنجیم، همت بلند و مناعت طبع دهقانی فردوسی به خوبی نمایان می شود به ویژه که او تنها به ستایش محمود نپرداخته و در مواقع لازم به اندرز و تنبیه مستقیم و غیرمستقیم او نیز اقدام کرده است.^۳

۸۴. آبشخور: «ش» در ساخت این واژه برخلاف آنچه ممکن است در ظاهر به نظر برسد ربطی به «ش» اسم مصدری ندارد و مربوط به صورت فارسی باستان (abiš) و اوستایی (afš) واژه «آب» در حالتی صرفی اسم در دوره باستان است.^۴ معنای مصراع دوم: آب نوشیدن گرگ و میش از یک سرچشمه کنایه مبالغه آمیزی است

۱. ر.ک.: سیدی، ۱۳۷۱، صص ۸۴-۹۱.

۲. ر.ک.: فروزانی، ۱۳۸۶، ص ۱۵۶.

۳. برای دیدن نمونه‌ای از این بیتها، ر.ک.: فردوسی، ۱۳۸۶ الف، ۶/۱۳۷/۴۹؛ ۶/۱۳۷/۵۷؛ ۶/۲۲۳/۴۲۰-۴۲۲؛ ۷/۲۳۱ و ۱۷۱۷/۲۳۲-۱۷۲۰؛ ۸/۴۱۸/۱۰۳.

۴. ر.ک.: حسن دوست، ۱۳۸۳، ص ۵.

برای بیان صلح و آرامش کامل چنان که حتی جانوران نیز آسیبی به هم نمی‌رسانند. این تعبیر سابقه کهنی دارد و در حماسه گیلگمش و تورات نیز به کار رفته و حتی در برخی منابع تاریخی امری واقعی پنداشته و به دوره عمر بن عبدالعزیز، خلیفه اموی، نسبت داده شده است.^۱

۱. در این باره، ر.ک.: اصیل، ۱۳۸۱، صص ۸۳ و ۸۴.